

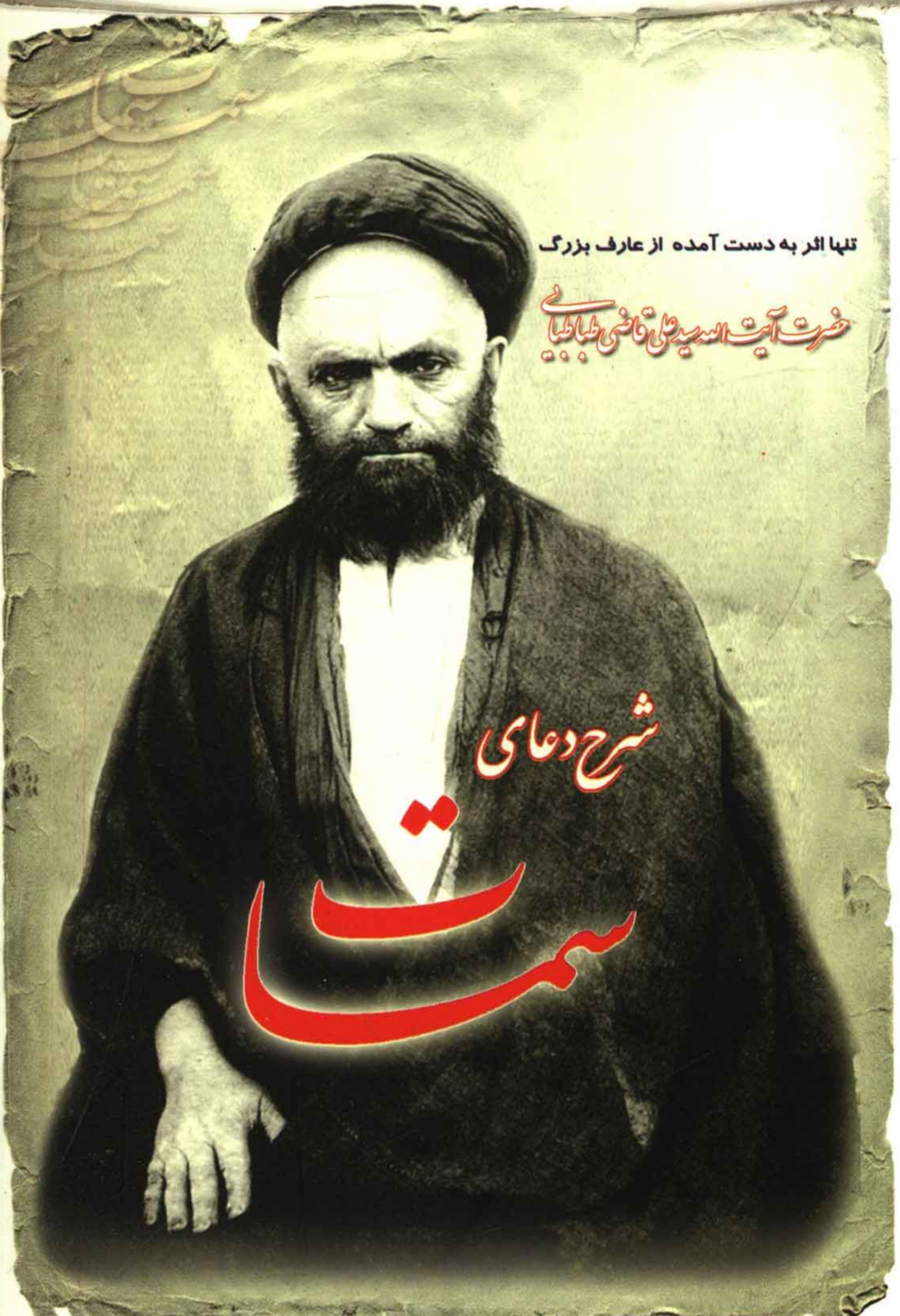
برای اولین بار

تنها اثر به دست آمده از عارف بزرگ

حضرت آیت الله سید علی قاضی طباطبائی

شرح دعای

سجده



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دستخط مبارک حضرت آیت الله سید علی قاضی (ره)

دعای سمات. شرح

شرح دعای سمات / مؤلف سید علی قاضی طباطبایی؛ مترجم هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس. - تهران: شمس الشموس، ۱۳۸۴.  
۱۶ ص.: نمونه، عکس.

ISBN 964-95801-7-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عربی - فارسی.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. دعای سمات - نقد و تفسیر. ۲. دعاها. الف. قاضی طباطبایی، علی، ۱۲۴۷-۱۳۲۵. شارح. ب. مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس. ج. عنوان.

۱۳۸۴

۲۹۷/۷۷۴

BP ۲۶۷/۸۰۴۲۲/ق۲

م۸۴-۳۲۳۴۴۲

کتابخانه ملی ایران

عنوان کتاب: شرح دعای سمات

مؤلف: آیت‌الله سید علی قاضی طباطبایی

مترجم: هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس

ناشر: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

گرافیک: محترم اسدی، معصومه افشار

لیتوگرافی: کبریا

چاپ: کبریا

شابک: ۹۶۴-۹۵۸۰۱-۷-۴

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

مرکز پخش: تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از ایستگاه ملک، کوچه شهید احمدیان،

بن‌بست آزادگان، پلاک ۱۲، تلفن: ۸۸۴۰۶۰۵۵، ۸۸۴۳۰۴۲۶

مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس

دانشجویان دانشگاه‌های تهران

شرح دعای

سوم

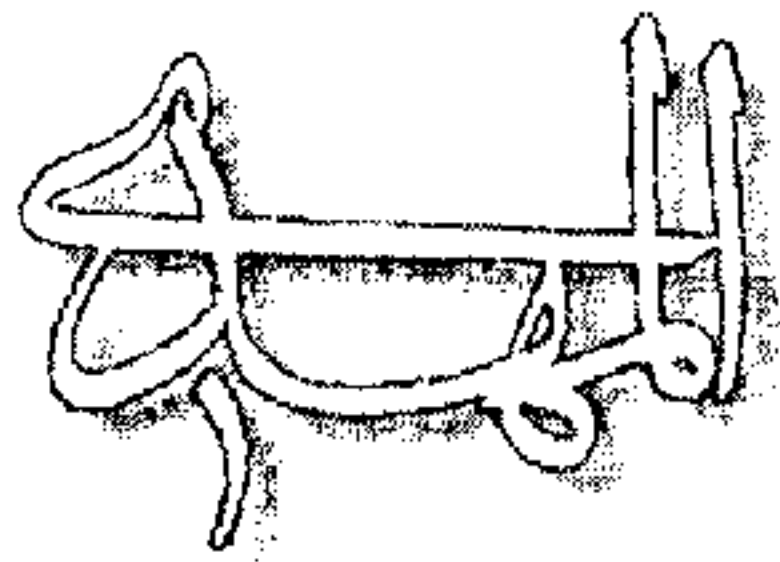
## فهرست مطالب

۱	مقدمه ناشر
۴	پیش‌گفتار
۸	مقدمه‌ای به قلم استاد سید محمدحسن قاضی
۱۰	زندگی‌نامه شارح
۱۵	دعای سمات
۲۴	ترجمه شرح دعای سمات
۵۶	متن عربی شرح دعای سمات



آیت اللہ سید علی قاضی (رہ) در سن ۶۳ سالگی

به بیگانگان درو عطفیت



که یگان سحر راه عشق و عرفان خزانند از نگاه او مدینه

مرا هزار امید است در هر هزارت

مهرت

## مقدمه ناشر

یکی از چهره‌های درخشان آسمان معرفت در سده حاضر، حضرت آیت‌الحق میرزا سید علی قاضی طباطبایی است.

این رادمرد عرصه توحید علاوه بر مقام منیعی که در عرفان دارد، به تأیید الهی موفق به تربیت شاگردان بزرگ و ممتازی گردید که هر یک نیز به نوبه خود منشأ آثار و برکات علمی و معنوی بسیار بوده‌اند. عموماً در کتب تراجم تنها به دو اثر مکتوب از ایشان اشاره می‌شود که عبارتند از حاشیه بر کتاب ارشاد شیخ مفید و تفسیر قرآن از ابتدای سوره انعام تا آیه ۹۰ همین سوره.

در طی تحقیقات و مصاحبه‌هایی که گروهی از اعضای مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس درباره مرحوم قاضی انجام می‌دادند مشخص شد که ایشان اثر مکتوب دیگری نیز دارند که در باب شرح دعای شریف سمات می‌باشد.

اصل این شرح در نزد یکی از نوه‌های ایشان (از فرزندان مرحوم سید کاظم قاضی) در نجف اشرف موجود است که اخیراً یک رونوشت از آن به محضر جناب استاد سید محمدحسن قاضی ارسال گردید و توسط معظم‌له در نهایت بزرگواری و عنایت، در اختیار این مؤسسه قرار گرفت.

آن‌چه که از فرزند برومند مرحوم قاضی، دانشمند محترم، حضرت آقای سید محمدحسن قاضی (دام ظلّه) درباره این شرح مسموع شده بود به این قرار بود که مرحوم آقای قاضی از حدود سال ۱۳۶۴ هـ.ق.



یعنی نزدیک به دو سال قبل از رحلت اقدام به شرح این دعای شریف نموده‌اند.

خود مرحوم آیت‌الله قاضی (ره) نیز در اواخر این شرح بیان می‌کند که به علت بیماری سختی که بر ایشان عارض گشته بود، وقفه‌ای در نوشتن شرح برایشان ایجاد شده بود و این بیماری مربوط به حدود دو سال پیش از وفات ایشان یعنی سال ۱۳۶۴ هـ.ق. بوده است. لذا می‌توان دریافت که نوشتن این شرح، تقریباً در دو سال آخر حیات پربرکت مرحوم آیت‌الله قاضی (ره) صورت گرفته است. اما چنان‌که معلوم است این شرح به انتها نرسیده است و تنها تا عبارت «و بمجدک الذی کلمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران علیه السلام» یعنی حدود یک سوم دعا پیش رفته است و در همین جا متوقف شده است. بنابر تحقیق، مرحوم آیت‌الله قاضی نتوانسته‌اند شرح این دعای شریف را به پایان برسانند و عروج ربانی آن روح سترگ، ما را از ادامه شرح محروم ساخته است.

البته همین مقدار از شرح نیز دارای نکات آموزنده فراوانی است که خواننده را مجذوب خود می‌سازد، ضمن آن‌که به خوبی بیان‌گر قوت علمی و نگاه عمیق و دقیق عرفانی شارح به عالم هستی می‌باشد.

روش مرحوم قاضی (ره) در این شرح آن است که در هر فرازی، ابتدا به بیان معنی و مفهوم مفردات و الفاظ آن فراز می‌پردازد و سپس وارد شرح و تفسیر عبارات دعا می‌شوند.

در این بین می‌توان به خوبی دریافت که ایشان تا چه اندازه بر ادبیات عرب تسلط داشته‌اند و نیز می‌توان دید که چگونه با نگاهی عرفانی، مطالب ثقیل دعا را به بوته شرح و تفسیر می‌کشاند. فرزند ایشان در باب اهتمام مرحوم قاضی به این دعا می‌فرمودند که:

«مرحوم قاضی منزلی نیز در کوفه داشتند که جمعه‌ها به آن جا می‌رفتند، اما عصر جمعه برای شرکت در دعای سمات خود را از کوفه به نجف می‌رساندند و جلسه قرائت این دعای شریف در منزل ایشان در نجف دائر می‌شد.»

اکنون این مؤسسه به حول و قوه الهی و عنایات اهل بیت علیهم‌السلام این شرح عرفانی را همراه با ترجمه آن به تشنگان معارف الهی تقدیم می‌دارد و این توفیق را بسان استغاثه و عشقی از عمق جان به پای بوس معدن اسرار الهی و مخزن علوم لایتناهی حضرت بقیه‌الله نثار می‌نماید.

ضمناً به ارباب سلوک و معرفت و علاقمندان به مباحث عرفانی بشارت می‌دهیم که ظاهراً نسخه‌ای از کتاب تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله سید علی قاضی در لندن موجود است که به یاری خداوند در صدد دستیابی و چاپ این اثر گرانقدر قرآنی و عرفانی هستیم. استعانت از خداوند عظیم و دعای خیر شما اهل ایمان را برای این مهم می‌طلبیم.

## پیش گفتار

«سمات» در لغت دارای معانی مختلفی می‌باشد. از جمله آن که در کتاب مجمع‌البحرین، به معنای نشانه آمده است و چه بسا وجه تسمیه دعای سمات به این اسم، آن باشد که در آن نشانه‌های خداوند متعال و یا نشانه‌های اجابت دعا آمده است.

در عظمت و بزرگی این دعا مطالبی وارد شده است، از جمله آن که در کتاب بحار به نقل از کتاب صفوه الصافات شیخ کفعمی این دعا را از امام باقر منقول می‌دارند و می‌فرماید که امام باقر (ع) فرمودند که اگر قسم بخورم که در این دعا اسم اعظم الهی وجود دارد، قسم راست خورده‌ام. پس آن را برای کسانی که ما را ظلم و اذیت می‌کنند بخوانید.

و از امام صادق هم این مطالب عیناً با کمی اضافات آمده است و در ادامه می‌فرمایند که این دعا از مخزون و مکنون علوم الهی است و مواظب باشید که دست نااهل مانند ظالم و منافق نیفتد. یا از عثمان ابن سعید العمروی منقول است که من این دعا را در مورد هیچ امر مهم و حساسی نخواندم مگر آن که سریعاً اجابت شد و برخی خواص دیگر که در کتب معتبر نقل است. ضمن آن که خواندن این دعا در ساعات آخر روز جمعه که از ساعات خاص هفته و از مواقع استجاب دعا می‌باشد، مستحب است.

این دعای شریف در کتب معتبر ادعیه از قبیل مصباح‌المتهدجد شیخ طوسی، جمال‌الاسبوع سیدین طاووس، البلد‌الامین و مصباح

کفعمی و نیز در بحارالانوار همراه با بیان اختلاف نسخ و نیز شرحی مختصر آمده است.

سند این دعا از طریق یکی از نواب اربعه حضرت ولی عصر (عج)، به امام صادق علیه السلام می‌رسد.

از نظر محتوایی می‌توان دعا را به چند بخش تقسیم نمود:

۱- اشاره به اسماء و صفات الهی

۲- بیان مصادیق و تجلی این اسماء در عالم

۳- بیان حاجات

دعا ابتدا از اسم اعظم الهی شروع شده و به ویژگی‌ها و اثرات آن در عالم تکوین اشاره می‌کند. آن‌گاه به جلال وجه الهی و اثرات آن و نیز قوت الهی و نحوه تأثیر آن در عالم می‌پردازد و سپس به مشیت الهی و کلمه الله و نیز حکمت الهی اشاره می‌شود.

در ادامه دعا از مجد الهی صحبت می‌شود و اثرات و مصادیق فعلیت یافته آن بیان می‌گردد و پس از اشاره به سلطان و عزت الهی به رحمت و علم و جلال و جبروت و حضرت حق پرداخته می‌شود. فرازهای بعدی دعا، رابطه برخی انبیا و اقوام گذشته را با بعضی از اسماء و صفات الهی بیان می‌نماید.

فرازهای پایانی، شامل بیان حاجات است که شروع آن‌ها با صلوات می‌باشد.

از این دعا می‌توان بینش توحیدی نسبت به عالم را فراگرفت و می‌توان دریافت چطور باید اراده و خواست خداوند را در تمام ذرات عالم هستی، جاری و ساری دید. در نگاه عمیق این دعا، هر یک از موجودات عالم هستی یکی از تجلیات خداوند تبارک و تعالی هستند

که برخی از اسماء و صفات الهی در آنها به میزان مشخصی ظهور پیدا کرده است، چنان که مثلاً خورشید را می‌توان به عنوان مظهري از حکمت و قدرت و سلطنت و ضیاء خداوند دید. به بیان دیگر نگاه ارائه شده در این دعا نسبت به عالم وجود، فراتر از نگاه مخلوقیت به عالم است، یعنی رابطه بین خداوند متعال و موجودات، رابطه خالق و مخلوق نیست، بلکه رابطه یک ذات با مظاهر و تجلیات اوست و هر وجودی به عنوان مظهري از اسماء و صفات الهی دیده می‌شود. این نوع نگاه، همانی است که در فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که:

«ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله ثم منه الی انفسهم»<sup>۱</sup>

هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را قبل و بعد و همراه با او دیدم.

## مقدمه‌ای به قلم استاد سید محمدحسن قاضی

(فرزند آیت‌الله سید علی قاضی)

دعای سمات یکی از دعا‌های معروف است که از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهما السلام) وارد شده است و علامه مجلسی (رحمة الله) آن را با شرح در موسوعه بحار الانوار ذکر کرده است.

به مناسبت ذکر این دعای شریف به یاد می‌آورم که مرحوم پدرم سید علی قاضی (قدس سره) چقدر به این دعای شریف عقیده داشتند تا جایی که دعای سمات را روی کاغذ باریک و بلندی، طوماروار، نوشته بودند و همراه با یک قرآن کوچک در گوشه عمامه‌شان گذاشته بودند.

ما بچه‌ها بارها و بارها بعد از ظهر جمعه‌ها موقع خواندن دعای سمات پشت در قایم می‌شدیم و می‌دیدیم پدر کاغذ را از گوشه عمامه درمی‌آوردند و شروع به خواندن این دعای شریف می‌کردند، و درحالی که هنوز به آخر دعا نرسیده بودند، مشغول لوله کردن طومار می‌شدند. تعجب می‌کردیم و می‌گفتیم که اگر پدر دعا را از بر هستند چرا باید طومار را هر دفعه باز کنند و از رو بخوانند و دوباره ببندند؟

آری! در این موقع بود که تمامی حاضرین، من جمله شیخ علی زاهد قمی و سید محسن حکیم و عبدالغفار مازندرانی و... به همراه شاگردان خودشان یعنی علامه طباطبایی و اخویشان و شیخ عباس قوچانی و... سر به زیر انداخته و زیر لب دعا را زمزمه می‌کردند در حالی که هیچ‌کدام متوجه این نکته نمی‌شدند که پدر کاغذ دعا را از گوشه عمامه درمی‌آوردند و دعا را از روی متن می‌خواندند.

لازم به ذکر است که عبدالغفار مازندرانی از شاگردان و ملازمان  
مرحوم قاضی نبودند. اما از آن جا که ملازم آیت الله قمی (معروف به  
زاهد) بود همراه او در این جمع حضور می یافت.



## مختصری از زندگینامه شارح

آیت‌الله سید علی قاضی طباطبایی در ۱۳ ذی‌الحجه سال ۱۲۸۵ پا به عرصه وجود نهاد. پدر ایشان، سید حسین قاضی، انسانی بزرگ و وارسته و از شاگردان برجسته آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدحسن شیرازی بود و از ایشان اجازه اجتهاد داشت.<sup>۱</sup>

### آغاز تحصیلات

سید علی قاضی از همان ابتدای جوانی تحصیلات خود را نزد پدر بزرگوارش سید حسین قاضی، میرزا موسی تبریزی و میرزا محمدعلی قراچه‌داغی آغاز کرد. پدر به علم تفسیر علاقه و رغبت خاصی داشت چنان‌که خود تفسیر کشاف را به پسرش آموخت.

وی ادبیات عربی و فارسی را نیز از شاعر نامی و دانشمند معروف، میرزا محمدتقی تبریزی متخلص به نیر آموخت و بعدها اشعار بسیاری از ایشان به عربی و فارسی نقل می‌کرد.

آقا سید علی قاضی در سال ۱۳۰۸ هـ.ق. در حالی که ۲۳ سال داشت با آتشی از شوق و عشق زیارت امام‌العارفین علی(ع) همراه با کاروانی که به نجف مشرف می‌شد، به این شهر وارد شد و تا آخر عمر آن‌جا را موطن اصلی خویش قرار داد.



## درجه اجتهاد

پس از اقامت در نجف اشرف، تحصیلات حوزوی خود را نزد اساتیدی از جمله فاضل شریانی، شیخ محمد ممقانی، شیخ فتح‌الله شریعت، آخوند خراسانی و... ادامه داد و سرانجام کوشش‌های خستگی‌ناپذیرش در راه کسب کمال و دانش، در سن ۲۷ سالگی به ثمر نشست و این جوان بلندهمت در سنین جوانی به درجه اجتهاد رسید.<sup>۱</sup>

## اساتید عرفان

وی از سنین نوجوانی تحت تربیت والد گرامی، آقا سید حسین قاضی قرار داشت و جوهره حرکت و سلوک ایشان از پدر بزرگوارشان می‌باشد. ایشان پس از آن که به نجف اشرف مشرف شدند، نزد آیت‌الله شیخ محمد بهاری و آیت‌الله سید احمد کربلایی به کسب مکارم اخلاقی و عرفانی پرداختند که آن‌ها نیز خود از مبرزترین شاگردان ملاحسینقلی همدانی بودند.

سلسله اساتید آیت‌الله قاضی از ملاحسینقلی همدانی به حاج سید علی شوشتری و سپس به شخصی به نام ملاقلی جولا می‌رسد.

## شاگردان

آیت‌الله قاضی طی سه دوره، اخلاق و عرفان اسلامی را با کلام نافذ و عمل صالح خویش برای طالبان معنویت و عرفان ناب تدریس فرمودند و در هر دوره شاگردانی پرورش دادند که هر کدام آن‌ها از

۱- دریای عرفان، هادی هاشمیان، ص ۳۰

بزرگان وادی عرفان و اخلاق محسوب می‌شوند؛ مانند آیت‌الله شیخ عباس قوچانی، آیت‌الله شیخ محمدتقی آملی، آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی (علامه طباطبایی)، آیت‌الله سید محمدحسن الهی، آیت‌الله سید علی محمد بروجردی، آیت‌الله محمدتقی بهجت فومنی، حاج سیدهاشم حداد و...

و البته در این میان فقط نام تعدادی از آنها بر ما معلوم است و این که ایشان در حقیقت چه کسانی را تا ذروه قله عرفان بالا کشیده و از شراب گوارای معرفت بر کامشان ریختند، برای ما به صورت کامل و دقیق آشکار نیست.

### ذوب در خورشید

آیت‌الله قاضی عمری را در طلب رضایت و سرسپردگی حضرت دوست گذراند و طعم بندگی را چشید. او عاشق صادق بود، خود می‌فرمود:

«چهل سال دم از پروردگار زدم. در این مدت نه خوابی دیدم، نه مکاشفه‌ای، نه رفیقی، نه همدردی... چهل سال بود که در را می‌کوبیدم و خبری نبود.»

و بالاخره آن قدر از ساغر عشق نوشید تا هم‌رنگ معشوق شد، کرانه هجران را درنوردید و به دریا متصل گشت و به مدد امام حسین (ع) درهای آسمان‌ها برایش گشوده و فتح باب شد. ایشان اسم اعظم را استقامت بر وحدانیت خدای جل و علا می‌دانست و می‌فرمود:

«اگر شخص در طلب استقامت پیدا کرد، اسم اعظم در روح او جا پیدا می‌کند و آن وقت لایق اسرار ربوبی

می شود.»

و او که یک عمر دم از توحید می زد و ذکر دائمش لا هو الا هو بود استقامت را به شاگردان خویش نیز آموخت. آن ها که محضرش را درک کرده اند می گویند:

«تا آخرین لحظات در حجره اش به مجاهده مشغول بود  
و دمی از معشوق غافل نماند.»

در سال های آخر عمر، عطش و بی تابی جسم و روحش را با هم می سوزاند، مرتب آب می خواست و می گفت:

«در سینه ام آتش است، ساکت نمی شود.»

یک عمر او بود و قالبی یخ در کنارش تا آتش سینه اش را فرو نشاند. بالاخره هم با بیماری استسقاء از دنیا رفت. حرارت عشق قلبش را می سوزاند و هر چقدر آب می نوشید، این حرارت فرو نمی نشست و نه این که بخواهد حرارت دل را فرو بنشاند که خود خواسته بود تنها عشق بماند و از این وجود مجازی چیزی بر جای نماند.

### ارتحال

و سرانجام آیت الله میرزا علی قاضی، پس از سال ها تدریس معارف عرفانی و تربیت شاگردانی الهی در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع الاول سال ۱۳۶۶، در نجف اشرف وفات یافت و در وادی السلام نزد پدر خود مدفون گشت. او پرده ظلمانی حیات دنیوی را شکافت تا سیر خویش را در عالم اسمای حسنی الهی ادامه دهد که خدا بی نهایت اسبیت و سیر مشتاقان به سوی او را نهایتی نیست.

مدت عمر شریف ایشان هشتاد و سه سال و دو ماه و بیست و یک  
روز بود.

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن  
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

## دعای سمات

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ

خدایا از تو درخواست می‌کنم به نام بزرگ و بزرگ‌تر آن نام که بسی با عزت و جلال و گرامی‌ترین نام‌هاست

الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَعَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِنَفْتِحِ بِالرَّحْمَةِ

آن نامی که هرگاه به آن خوانده شوی برای گشایش درهای بسته آسمان، به رحمت و برکت گشوده گردد و

انْفَتَحَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ وَ

هرگاه با آن نام برای فرج بر تنگنای حوادث روی زمین خوانده شوی به فراخی و سهولت مبدل گردد و

إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيْسَّرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ

برای آسانی بر هر کار دشوار عالم با آن نام خوانده شوی، سهل و آسان گردد. و چون برای زنده شدن مردگان با

لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ

آن نام خوانده شوی همه زنده شوند. و چون با آن نام برای دفع غم و درد و مصیبت خوانده شوی همه برطرف

وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَكْرَمِ الْوُجُوهِ وَأَعَزِّ الْوُجُوهِ الَّذِي عَنَتَ لَهُ

کردد. و سوگند به جلال ذات بزرگوارت که مکرم‌ترین و با عزت‌ترین ذوات است آن که همه چهره‌ها پیشش

الْوُجُوهُ وَخَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَخَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ وَوَجَلَتْ لَهُ

دلیل، همه گردن‌ها در مقابلش خم شده، صداها از هیبتش خاموش و دل‌ها همه از ترس او هراسان گشته‌اند.

الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِكَ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي بِهَا تُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى

و قسم به قدرتت که آسمان را از افتادن بر زمین نگاه می‌دارد جز آن که اراده تو باشد و آسمان‌ها و زمین را از

الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ وَتُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ

زوال و فنا حفظ می‌کند. سوگند به مشیتت که جهان‌ها در مقابلش پست و مطیع است و به کلمه (کن) مشیت

بِمَشِيَّتِكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ وَبِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا

فعلیهات که زمین و آسمان‌ها را بدان خلق کردی و به حکمت بالغهات که (اسرار) عجائب

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَبِحُكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ وَخَلَقْتَ

عالم را بدان آفریدی و هم به حکمت تاریکی را خلق کردی و آن را شب عالم قرار دادی و شب

بِهَا الظُّلْمَةَ وَجَعَلْتَهَا لَيْلًا وَجَعَلْتَ اللَّيْلَ سَكْنًا [مَسْكِنًا] وَخَلَقْتَ بِهِ

را زمان آرامش و روشنی را روز جهان ساختی و سبب بپیش برای کار و جنبش مخلوقات گردانیدی. و خورشید

النُّورَ وَجَعَلْتَهُ نَهَارًا وَجَعَلْتَ النَّهَارَ نُشُورًا مُبْصِرًا وَخَلَقْتَ بِهَا الشَّمْسَ

را بدان حکمت آفریدی و آن را فروزان کردی. و ماه را بدان آفریدی و آن را تابان ساختی. و بدان

وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَخَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَجَعَلْتَ الْقَمَرَ نُورًا وَخَلَقْتَ

ستارگان را آفریدی و آن‌ها را اخترانی تابان و بروج و چراغ‌هایی قرار دادی تا زینت‌بخش آسمان و وسیله

بِهَا الْكَوَاكِبَ وَجَعَلْتَهَا نُجُومًا وَبُرُوجًا وَ مَصَابِيحَ وَ زِينَةً وَ رُجُومًا

راندن شیاطین باشند و برای آن مشرق و مغرب‌ها مقرر فرمودی و محل طلوع و سیر آن را و مدار حرکت و

وَ جَعَلْتَ لَهَا مَشَارِقَ وَ مَغَارِبَ وَ جَعَلْتَ لَهَا مَطَالِعَ وَ مَجَارِيَ وَ جَعَلْتَ

شناوری آن‌ها را در این دریای بیکران تعیین کردی. و در آسمان منازل و مدارج هر یک منظم داشتی و همه

لَهَا فَلَكًا وَ مَسَابِيحَ وَ قَدَّرْتَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا وَ

را نیکو مقدر ساختی و به صورت‌های زیبا آفریدی. و به نام‌های مبارک خود آن‌ها را

صَوَّرْتَهَا فَأَحْسَنْتَ تَصَوِيرَهَا وَأَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ أَحْصَاءً وَ دَبَّرْتَهَا

کاملاً بشمار آوردی و به حکمت و عنایتت به نیکوترین تدبیر نظام فلک را

بِحُكْمَتِكَ تَدْبِيرًا وَ أَحْسَنْتَ تَدْبِيرَهَا سَخَّرْتَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَ سُلْطَانِ

منظم نمودی. و دو آیت بزرگی شب و روز را مسخر کردی و اوقات و شماره سال

النَّهَارِ وَ السَّاعَاتِ وَ عَدَدَ السَّنِينَ وَ الْحِسَابِ وَ جَعَلْتَ رُؤْيَهَا لِجَمِيعِ

و حساب کار را بدان منوط ساختی. و همه خلق را در دیدن آن یکسان قرار دادی.

النَّاسَ مَرَّةً وَاحِدًا وَاسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ

و باز ای خدا از تو درخواست می‌کنم به مجد و عظمت که به آن در میان ملائکه قدوسی با بنده و رسولت

رَسُوكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (ع) فِي الْمَقَدَّسِينَ فَوْقَ إِخْسَاسِ الْكُرُوبِيِّينَ

موسی بن عمران (ع) سخن گفتی در مقامی فوق ادراک فرشتگان کربوبی و فوق ابرهای نور و فوق صندوق

فَوْقَ غَمَائِمِ النُّورِ فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ فِي عَمُودِ النَّارِ وَ فِي طُورِ سَيْنَاءَ

شهادت در ستون آتش. و هم در کوه طور سیناء و در کوه حوریت در وادی مقدس در بقعه مبارکه از این

وَ فِي جَبَلِ حُورِيثَ فِي الْوَادِ الْمَقْدَسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ

درخت معهود تکلم فرمودی و باز در سرزمین مصر با نه معجزه روشن معروف و روزی که دریا را برای بنی

الْاِيْمَنِ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ فِي اَرْضِ مِصْرَ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ يَوْمَ فَرَقْتِ

اسرائیل شکافتی و باز در جوشش و انفجار که معجزات عجیبی در دریای سوف هویدا ساختی و آب را در لجه

لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ وَ فِي الْمُنْبِجَاتِ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ فِي بَحْرِ

دریا مانند سنگ منجمد گردانیدی و بنی اسرائیل را از آن (دریا) مانند خشکی بگذارندی و کلمه نیکوی

سُوفَ وَ عَقَدْتَ مَاءَ الْبَحْرِ فِي قَلْبِ الْعَمْرِ كَالْحِجَارَةِ وَ جَاوَزْتَ بَيْنِي

(حسن قضای) خود را درباره آن قوم بواسطه صبر و ثبات آن‌ها در دین خدا کامل فرمودی. و آن‌ها را بر شرق

إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنَى عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا وَ أَوْرَثْتَهُمْ

و غرب زمین که آن را برای اهل عالم کردی وارث و مالک گردانیدی و فرعون و سپاه و مرکب‌ها

مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَ أَغْرَقْتَ

و قومش را غرق دریای هلاک ساختی. و باز سوگند به نام بزرگی و بزرگی‌تر

فِرْعَوْنَ وَ جُنُودَهُ مَرَاكِبَهُ فِي الْيَمِّ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ

و عزیزتر و برتر و گرامی‌ترت، و به آن نور مجد و عظمت که برای موسی کلیمت علیه‌السلام

الْأَجَلُ الْأَكْرَمُ وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَهُ بِهِ لِمُوسَى كَلِيمِكَ (ع)

در طور سینا تجلی کردی و پیش از او برای ابراهیم خلیلت علیه‌السلام در مسجد خیف [تجلی کردی].

فِي طُورِ سَيْنَاءَ وَ لِإِبْرَاهِيمَ (ع) خَلِيلِكَ مِنْ قَبْلُ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ

و برای اسحاق صبی با خلوصت (ع) در چاه شیخ [تجلی کردی] و برای یعقوب پیغمبرت علیه‌السلام در

وَ لِإِسْحَاقَ صَفِيكَ (ع) فِي بَيْتِ شَيْعٍ وَ لِيَعْقُوبَ نَبِيَّكَ (ع)

بیت ایل [تجلی کردی] و [به آن مجد و عظمت که] بدان برای ابراهیم خلیل وفای به عهد و میثاق

فِي بَيْتِ إِيْلِ وَ أَوْقَيْتَ لِإِبْرَاهِيمَ (ع) بِمِيثَاقِكَ وَ لِإِسْحَاقَ بِحَلْفِكَ

و برای اسحاق علیه‌السلام به سوگندت و برای یعقوب به گواهی‌ات و برای مؤمنان عالم به وعده‌هایت

وَ لِيَعْقُوبَ بِشَهَادَتِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ وَ لِلدَّاعِينَ بِأَسْمَائِكَ

وفا کردی و برای دعا کنندگان به نام‌های مبارکت اجابت فرمودی، و به آن مجد و عظمت که بر

فَأَجَبْتَهُ وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (ع) عَلَى قُبَّةِ الرَّمَّانِ

موسی بن عمران علیه‌السلام در (جایگاه عبادتش) قبه رمان پدید آمد، و به آن معجزاتی

وَ بآيَاتِكَ الَّتِي وَقَعَتْ عَلَى أَرْضِ مِصْرَ بِمَجْدِ الْعِزَّةِ وَ الْعَلْبَةِ بِآيَاتِ

که در سرزمین مصر آشکار شد با بزرگی و عزت و غلبه به معجزات بزرگ و ادله قوی و قدرت با عزت و

عَزِيزَةٍ وَ بِسُلْطَانِ الْقُوَّةِ وَ بِعِزَّةِ الْقُدْرَةِ وَ بِشَأْنِ الْكَلِمَةِ التَّامَّةِ وَ

باز به عزت توانا و شأن (و مقام) کلمه کامل (کن) و به آن کلماتی که تفضل نمودی به آنها برای اهل

بِكَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَهْلِ

آسمان‌ها و زمین و اهل دنیا و اهل آخرت، و به آن رحمت (واسعه) که بدان بر جمیع خلق

الدُّنْيَا وَ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ



منت گذاری و به استطاعت و قدرتی که بر عالمیان به آن اقامه (حجت) نمودی

بِاسْتِطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَ بِنُورِكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ مِنْ

و به آن نور تجلی که کوه طور از دهشت آن در افتاد (و متلاشی شد) و به علم و

فَزَعَهُ طُورُ سَيْنَاءَ وَ بَعْلَمِكَ وَ جَلَالِكَ وَ كِبْرِيَاءِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ

جلال و کبریا و عزت و جبروتت که در مقابلش زمین پنا نماند و آسمانها به زیر افتاد.

جَبْرُوتِكَ الَّتِي لَمْ تَسْتَقْلِبْهَا الْأَرْضُ وَ أَنْخَفَضْتَ لَهَا السَّمَاوَاتُ وَ أَنْزَجَر

و عمق اکبر (اقیانوس بیکران عالم) از ترس آن مضطرب و متموج گردید و دریاها و نهرها از جنبش باز

لَهَا الْعُمُقُ الْأَكْبَرُ وَ رَكَدَتْ لَهَا الْبِحَارُ وَ الْأَنْهَارُ وَ خَضَعَتْ لَهَا الْجِبَالُ

باز ماند. و کوهها فرو افتاد و زمین با همه پست و بلندی هایش از حرکت باز ایستاد و خلائق همگی تسلیم

وَ سَكَنتْ لَهَا الْأَرْضُ بِمَنَّاكِبِهَا وَ اسْتَسَلَمَتْ لَهَا الْخَلَائِقُ كُلُّهَا وَ حَقَّقَتْ

آن شدند و بادها در جریانش از هم مضطرب گردید و آتشها در آتشکدهها خاموش شد. و به آن سلطنت و

لَهَا الرِّيحُ فِي جَرِيَانِهَا وَ خَمَدَتْ لَهَا النَّيْرَانُ فِي أَوْطَانِهَا وَ بِسُلْطَانِكَ

پادشاهیت که به قهر و غلبه (بر همه قوای عالم) در روزگاران بی پایان معروف و در آسمانها و زمینها

الَّذِي عُرِفَتْ لَكَ بِهِ الْغَلْبَةُ دَهْرَ الدُّهُورِ وَ حَمَدَتْ بِه فِي السَّمَاوَاتِ وَ

ستایش گردید و به آن کلمه (رحمت) که به صدق و حقیقت سبقت یافت (تاج کرامتش بر سر نهاد)

الْأَرْضِينَ وَ بِكَلِمَتِكَ كَلِمَةَ الصِّدْقِ الَّتِي سَبَقَتْ لِأَيِّنَا آدَمَ (ع) وَ ذُرِّيَّتَهُ

بر پدر ما آدم علیه السلام و فرزندانش به لطف و رحمت. باز ای خدا از تو درخواست می کنم به آن کلمه ای

بِالرَّحْمَةِ وَأَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِنُورِ الَّذِي وَجَّهَكَ

که بر همه عالم غالب آمد و به آن نور ذات مقدس که به کوه طور تجلی کردی و آن را متلاشی

تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكَاوُخَ مُوسَى صَعِقَاوِ بِمَجْدِكَ الَّذِي

ساختی و موسی را بی هوش در افکندی، و به مجد و بزرگیت که در طور سینا ظاهر نمودی و به

ظَهَرَ عَلَيَّ طُورَ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَهُ بِعَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ

آن با بنده خود و رسالت موسی بن عمران سخن گفتی. و به طلعت نورانیت که در ساعیر بر او

وَ بَطَّلَعْتِكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبِّوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ

آشکار نمودی و به ظهورت که در کوه فاران تجلی کردی (و آن تجلی با عظمت) در مقامات عالیه قدسیان، و

وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِينَ وَ خُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ وَ الَّتِي

سپاه صف زده فرشتگان و ملائکه با خشوع و تسبیح و تقدیس گویان انجام یافت. و به آن برکات که به

بَارَكْتَ فِيهَا عَلَيَّ إِِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ (ع) فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

ابراهیم خلیل خود علیه السلام در امت محمد صلی الله علیه و اله برکت و رحمت عطا کردی. و به واسطه

آلِهِ وَ بَارَكْتَ لِإِسْحَاقَ صَفِيكَ فِي أُمَّةٍ عِيسَى (ع) وَ بَارَكْتَ لِيَعْقُوبَ

اسحاق با اخلاصت در امت عیسی علیهما السلام برکت و رحمت فرستادی. و به واسطه یعقوب بنده خاصت در

إِسْرَائِيلِكَ فِي أُمَّةٍ مُوسَى (ع) وَ بَارَكْتَ لِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى

امت موسی علیهما السلام برکت دادی و از همه کامل تر به آن برکت و رحمتی که به واسطه حبیب خود حضرت

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ اللَّهُمَّ وَ كَمَا غَبْنَا عَنْهُ

محمد (ص) در میان عثرت و ذریت و امتش عطا فرمودی. خداوندا چنان که ما در آن مقامات حاضر نبودیم و

ذَلِكَ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ آمَنَّا بِهِ وَ لَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَ عَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ

مشاهده نمودیم و به چشم ندیدیم اما به همه از روی صدق و درستی ایمان آوردیم. تو ای خدا درود فرست

مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُبَارِكَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرْحَمَ

بر محمد (ص) و آل محمد (ع) و برکت عطا کن بر محمد (ص) و آل محمد (ع) و رحمت فرست بر محمد (ص) و

عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ فَعَالَ لِمَا تُرِيدُ وَ أَنْتَ عَلَيَّ

آل محمد(ع) بهترین درود و برکت و رحمتی که بر ابراهیم(ع) و آلش فرستادی که تو ستوده صفات و بزرگواری

كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَ بِحَقِّ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ الَّتِي لَا

و مقتدری که هر چه اراده کنی انجام می‌دهی و تو بر هر چیز توانایی. خدایا به حق این دعای

يَعْلَمُ وَ تَفْسِيرَهَا وَ لَا يَعْلَمُ بِاطْنِهَا غَيْرَكَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِ

شریف و به حق این نام‌های مبارک که به تفسیر آن و باطن معنی‌اش کسی آگاه نیست جز تو که

مُحَمَّدَ وَ اَفْعَلُ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلُ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ وَ اغْفِرْ لِي

درود فرست بر محمد(ص) و آل محمد(ع) و با من (بنده مسکینت) آن کن که تو را لایق است

مِنْ ذُنُوبِي مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَ مَا تَأَخَّرَ وَ وَسَّعْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَ

نه آن که مرا سزاوار است و از گناهانم گذشته و آینده همه را ببخش. و روزی وسیع از رزق حلال

اَكْفِنِي مَثْوَنَةَ اِنْسَانٍ سَوْءٍ وَ جَارِ سَوْءٍ وَ قَرِيْنٍ سَوْءٍ وَ سُلْطَانَ

مرا نصیب کن و از شر انسان بد و همسایه بد و همنشین بد و سلطان بد مرا کفایت فرما که تو بر

سَوْءٍ اِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ اَمِيْنَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ

هر چیز توانا و به همه امور عالم دانایی، ای پروردگار عالم این دعا را اجابت فرما. ای خدا! پرمهرا!

يَا اللّٰهُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا بَدِيْعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ

ای پر بخشش! ای پدیدار آسمان‌ها و زمین! ای صاحب جلال و کرامت! ای مهربان‌ترین مهربان‌ها!

الْاِكْرَامِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ... تا آخر

و علامه مجلسی از مصباح سید بن باقی نقل کرده که بعد از دعای

سمات این دعا را بخواند.

اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَ بِحَقِّ هَذِهِ الْاَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيْرَهَا

خدایا به حق این دعا و به حق این اسماء که نداند تفسیرش را و نه تاویلش را

وَلَا تَأْوِيلَهَا وَلَا بَاطِنَهَا وَلَا ظَاهِرَهَا غَيْرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ

و نه باطنش را و نه ظاهرش را جز تو که رحمت فرست بر محمد و

مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

آل محمد و این گونه روزی ام کن خیر دنیا و آخرت را.

پس حاجات خود را بطلبد و بگوید:

وَ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ وَ أَنْتَقِمَ لِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ

بکن با من آنچه را که لایقی و مکن با من آنچه را که لایقم و انتقام مرا از فلان بن فلان بکش.

و نام دشمن را بگوید

وَ اغْفِرْ لِي مِنْ ذُنُوبِي مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَ مَا تَأَخَّرَ وَ لَوَالِدِي وَ لِجَمِيعِ

و بیامرز برایم از گناهانم آنچه که گذشته و آنچه بیاید و برای پدر و مادرم و برای همه مردها و

الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ وَسَّعْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَ اكْفِنِي مَثْوَى

زن های مؤمن. و فراوان برایم از حلال روزیت کن و بگردان از من آزار آدم بد و

إِنْسَانٍ سَوْءٍ وَ جَارٍ سَوْءٍ وَ سُلْطَانٍ سَوْءٍ وَ قَرِينٍ سَوْءٍ وَ يَوْمٍ سَوْءٍ وَ

همسایه بد و همسر بد و دوست بد و روز بد و ساعت بد و انتقام بگیر از کسی که

سَاعَةٍ سَوْءٍ وَ أَنْتَقِمَ لِي مِمَّنْ يَكِيدُنِي وَ مِمَّنْ يَبْغِي عَلَيَّ وَ يُرِيدُ بِي وَ

برایم دام نهد و از کسی که ستم کند و خواهد به خاندانم و فرزندانم

بِأَهْلِي وَ أَوْلَادِي وَ إِخْوَانِي وَ جِيرَانِي وَ قَرَابَاتِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ

و برادرانم و همسایگانم و خویشانم از مردان و زنان مؤمن ظلم کند زیرا تو به هر چه

ظَلَمْتُ إِيَّاكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

خواهی توانا و به هر چیز دانایی، آمین رب العالمین.

پس بگوید:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ تَفَضَّلْ عَلَيَّ فَقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْغَنَى

خدایا به حق این دعای شریف به فقیران اهل ایمان از مرد و زن غنا و ثروت مرحمت

وَالثَّرْوَةَ وَ عَلَيَّ مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَالصِّحَّةِ وَعَلَيَّ

فرما. و بیماران اهل ایمان را از مرد و زن شفا و سلامتی بخش. و بر اعیان

أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللُّطْفِ وَالْكَرَامَةِ وَعَلَيَّ أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ

و زندگان اهل ایمان از مرد و زن لطف و کرم کن. و بر مردگان اهل ایمان از مرد و زن

الْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَعَلَيَّ مُسَافِرِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ

مغفرت و رحمت فرما. و مسافران اهل ایمان را از مرد و زن به وطنشان

إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ

سالم و با سود و غنیمت برگردان. به حق رحمت و اسعادت ای مهربان‌ترین مهربانان عالم

عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عِثْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا

و درود خدا بر آقای ما محمد (ص) خاتم پینمبران و اهل بیت طاهرینش و سلام و تحیت بسیار باد.

و شیخ بن فهد گفته که مستحب است بعد از دعای سمات بگویی:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحُرْمَةِ هَذَا الدُّعَاءِ وَ بِمَافَاتِ مِنْهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ بِمَا يَشْتَمَلُ

خدایا از تو درخواست می‌کنم به مقام محترم این دعا و به آنچه در آن از نام‌های مذکور نشدمو به آنچه

عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسِيرِ وَالتَّدْبِيرِ الَّذِي لَا يَحِيطُ بِهِ إِلَّا أَنْتَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ...

مشتمل است از تفسیر و تدبیر که غیر تو هیچکس به آن احاطه ندارد که حاجت‌های دنیا و آخرت را برآور.

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

خداوندا، پاک و منزهی تو، شمارش ثنای تو در توانایی من نیست، و تو همان گونه‌ای هستی که خودت را وصف کرده‌ای. سپاس و حمد مخصوص پروردگار جهانیان است که رحمان و رحیم است و مالک روز جزاست.

خدایا تو برای بندگان در هر چیز تجلی نموده‌ای، ولی اکثر آن‌ها نمی‌بینند و بندگان را به هر زبانی ندا کرده‌ای، ولی اکثر آن‌ها نمی‌شنوند و همه چیز را به تسبیح خود گویا کرده‌ای، هر چند که ایشان درک نمی‌کنند و شهادت می‌دهم به تو آن گونه شهادتی که خود بر خویش داده‌ای و آن شهادتی که ملائکه و کسانی از مخلوقات تو که صاحبان علم‌اند شهادت داده‌اند و آن این که هیچ معبودی جز تو نیست و تو آن عزیز حکیمی که با عدل و داد رفتار می‌کنی.

و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده توست که او را با دین استوار و صراط مستقیم برای آشکار کردن گفتارت و نشانه‌ای برای برهان خود فرستاده‌ای، صلوات خدا بر او و بر وصی او علی امیرالمؤمنین علیه السلام و بر فرزندان او باد که امامان پسندیده خدا و هدایتگران جهانیان می‌باشند و صلوات بر خلف صالح و میزان راجح و ولی ناصح، آن که برای احیای دین و فرج، مؤمنین به انتظارش هستند، و چون آن انتظار محقق شود هر آن که باید هلاک شود، هلاک می‌شود و هر آن که باید هدایت شود، هدایت می‌شود.

و صلوات بر کسی که هم نام و هم کنیه پیامبرت بوده و وصی او و صاحب راییت عظمی و ولایت کبری است که به وسیله او پرچم هدایت به اهتزاز در می آید و ولایت به او ختم می شود؛ چنان که نبوت را به جدش - که صلوات خدا بر او و خاندان او باد - ختم نمودی.

خداوندا! ای پروردگار ما! بر پیامبرت و بر خاندان او و اصحاب آنان که بر روش آنها رفتند و تابعانی که به آثار آنها اقتدا کردند، درود فرست و ما را از آنان قرار ده. «رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْمُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup> والحمد لله رب العالمين.

و اما بعد...

این دعای عظیم الشان و بلند مرتبه، موسوم به دعای سمات، چشمه حیات است، که آیات روشن و مقام ابراهیم و اسم اعظم الهی و تاج آدم و خاتم سلیمان و حجاب آصف و تخت بلقیس و آنچه که ادريس با آن به مکانی رفیع برده شد، در آن هست. و همان دعای شُبُور است که در میان مردم می خواند تا جاهلان گفتار او را دزدیده گوش ندهند و غافلان الفاظ او را درک نکنند، دعایی که تاویل آن را جز خداوند - جل جلاله - نمی داند و ما در ادعیه شریفه، تعظیم و احترامی همانند آنچه که برای این دعای کبیر وارد شده است، نیافتیم. این خود نیز دلیل بر عظمت این دعاست و تا به حال هیچ شرح واضحی که بیان کننده معانی آن بوده و متعرض نفعات آن شده باشد، نیافته ایم و این حقیر سراپا تقصیر و کم بضاعت از خداوند بزرگ

۱- سوره مائده، آیه ۱۱۹، «خداوند از ایشان راضی شد و ایشان نیز از او رضایتمند شدند و

این همان دستگیری بزرگ است.»

می‌خواهم که مرا بر نوشتن شرحی که بیان‌کننده مبانی این دعا و بعضی از معانی و مطالب عمیق آن باشد، توفیق دهد. هر چند معترفم که هیچ‌کس جز خداوند - جلّ جلاله - و کسی که خداوند به او احاطه علمی داده است، تفسیر و تأویل آن را نمی‌داند. پس با تضرع و توجه کامل از خداوند سبحان می‌خواهم که مرا از هرگونه زیغ و لغزش حفظ نماید. «وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ»<sup>۱</sup> «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>۲</sup>.

۱ - سورة احزاب، آیه ۴، «خدا حقیقت را می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند.»

۲ - سورة آل عمران، آیه ۱۷۳، «خدا ما را بس است و نیکی حمایتگری است.»



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر این آیه شریفه و تأویل آن به همراه آداب دعا، به کتب تفسیر و تأویل و ادعیه موکول می‌شود و فقط به چند روایت به عنوان تبرک اشاره می‌کنیم:

از حضرت امیر - که برترین درودها و سلام‌ها بر او باد - روایت شده است که رسول خدا - صلی الله علیه و اله و سلم - از قول خداوند عز و جلّ مرا فرمود: «كُلُّ امْرِئٍ ذِي بَالٍ لَا يُذْكَرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَثَرٌ»<sup>۱</sup> و حدیث دیگری در اصول کافی و کتاب‌های توحید صدوق و معانی و عیاشی از امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که «باء» بسم الله اشاره به بهاء (عظمت) الهی و سین آن اشاره به سناء (نور) الهی و میم آن اشاره به مجد (بزرگواری) الهی دارد.<sup>۲</sup> البته در روایتی نیز آمده است که میم آن اشاره به ملک الهی دارد و او اله هر چیز است و نسبت به جمیع خلق خود رحمان بوده و نسبت به مؤمنین رحیمیت خاصه دارد.

و در کافی است که:

«لَا تَدْعُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ إِن كَانَ بَعْدَهُ شِعْرٌ»<sup>۳</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم را ترک مکن حتی اگر پس از آن شعری باشد.

۱- وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۰، باب استحباب الابتداء بالبسملة... هر کار ارزشمندی که در آن بسم الله الرحمن الرحيم گفته نشود به نهایت نمی‌رسد.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۴، باب معانی و اشتقاقها

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۲

نمی‌دانیم که آیا این آیه در این جا به عنوان تبرک و تیمن نوشته شده است یا آن که جزئی از دعا است، و چیزی که در کتب گذشتگان به عنوان روایت آمده این است که «بسم الله الرحمن الرحيم» یک آیه بوده و جزء هر سوره می‌باشد و فقط در آیه‌ای از سوره نمل که به نامه سلیمان اشاره دارد، جزئی از آیه است.<sup>۱</sup>

این آیه، دارای نوزده حرف است که تمام آن‌ها به جز حرف باء، جزء حروف نورانیه هستند و منظور از حروف نورانیه، حروفی هستند که در اوایل بعضی از سوره‌ها به صورت مقطعه آمده‌اند که بعد از حذف حروف تکراری آن‌ها، این عبارت از آن‌ها استخراج می‌گردد: «عَلَى صِرَاطٍ حَقِّ تَمَسُّكِهِ»<sup>۲</sup> و اما حرف «باء» نیز دارای الف می‌باشد که خود آن الف هم از حروف نورانیه است، پس باطن حرف باء نیز به سبب غلبه الف بر آن و تأثیرش در آن نورانی است، چون «الف» از نظر علم حروف، مذکر بوده و «باء» مؤنث است و تأثیر «الف» در «باء» همانند تأثیر مذکر در مؤنث می‌باشد. پس معلوم شد که این آیه، از لحاظ غلبه رحمت و روحانیت مثل و همانندی ندارد. و اگر در مورد کلمه «بسم» سؤال شود که از کجا می‌فهمیم که الف آن حذف شده است؟ در جواب می‌گوییم همان‌گونه که ظاهر کتاب کریم، علم و باطنش حکمت است، و یکی از آن علوم، علم کتابت است، که رسم الخط در کلمه «بسم» به جز در این آیه شریفه به صورت «باسم»

۱- سوره نمل، آیه ۳۰، «انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم، که از طرف سلیمان است و این است: به نام خداوند رحمت‌گر مهربان».

۲- بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۱۱، علی راه حقی است که به او تمسک می‌جوئیم.

نوشته می‌شود و اگر خواستی برای نمونه سوره علق را ملاحظه کن.<sup>۱</sup>  
 نکته بعدی آن که این آیه از طرف بنده - در صورتی که خالصانه  
 باشد - به منزله «کن» از طرف پروردگار سبحان است<sup>۲</sup> و بعضی از اهل  
 تحقیق فرمودند که اگر با «بسم الله الرحمن الرحيم» برای کسی فتح  
 حاصل نشود، با غیر آن هم فتحی حاصل نخواهد شد. و این آیه  
 شریفه اسراری دارد که ذکر آن‌ها در این مقام نمی‌گنجد و این مطلب  
 تنها برای کسب آمادگی نسبت به آنچه که از رموز می‌آید، گفته شد  
 تا قلباً فراغتی ایجاد کنی، شاید که کلید گنج‌ها به تو داده شود و  
 سعادت‌مند گردی، در غیر این صورت برای کامل شدن عقلت به  
 پیشگاه پروردگار خود تضرع نما که جز صاحبان عقل، متذکر  
 نمی‌گردند.<sup>۳</sup>

۱ - اشاره به آیه اول سوره علق: إقرا باسم ربك الذي خلق

۲ - تفسیر بصائر، ج ۵۷، ص ۱۸۵

۳ - رویایی برایم پیش آمد که بیان آن در این مقام خالی از لطف نیست: پیامبر خدا زکریا را دیدم که به پسرش یحیی علیهما السلام می‌فرمود: چگونه این گندم یا جو را کاشتی که هر دانه، هزار دانه محصول داد. پس پاسخ داد به او که آن‌ها را با بسم الله الرحمن الرحيم کاشتم، ولی آن را آن‌گونه که مردم می‌گویند، نگفتم، بلکه آن را قلباً گفتم و آن‌گاه هزار دانه محصول داد.

برخی گفته‌اند که اصل «اللهم»، «یا الله» است در حالی که «یاء» به خلاف «اللهم» ندا برای دور است.

«إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الظَّاهِرِ»: این حرف بَاء و انواع مشابه آن در این دعا و غیر آن، برای قسم است و برخی گفته‌اند که برای ملامت است و شاید بعضی از آن‌ها در بعضی حالات این‌گونه باشند، پس دقت نما.

«العظیم الاعظم الاعظم الاعظم»: و این تکرار، نشان دهنده عظمت

آن اسم است، و این روش در تمام زبان‌ها مرسوم است. و احتمال دیگر آن که تکرار این لفظ برای سالکان الی الله - جلّ جلاله - چیزهایی را آشکار می‌سازد. و اول چیزی که از این عظمت برای ایشان ظاهر می‌شود، عظمت توحید افعال است، سپس عظمت توحید صفات، و آن‌گاه عظمت توحید ذات.

{الذی اذا دعیت به علی مغالق}: «المغالق»: <sup>۱</sup> جمع «مغلقه» است که برای مبالغه مشدد آمده است، نه این که - آن چنان که از اهل لغت گفته اند - جمع «مغلقه» باشد. و آن، اضافه صفتی است به موصوفش. اگر بگوییم که چرا آن را جمع «مغلق» نگرفته‌ای، می‌گوییم: «الغلق» لغت پستی است. ابوالاسود دثلی گوید: «لا أقول لقد ر القوم قد غلیت و لا أقول لباب الدار مغلق»

و ما از «الغلق» و «الاغلاق» تنها به جهت تبعیت از آنچه که در کتاب عظیم آمده است، اعراض نمودیم، چرا که خداوند سبحان در سوره یوسف می‌فرماید: «وَعَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ» و شایسته است که متأدبان به آداب شرعیه، در تمام کارها و گفتارهای‌شان این گونه باشند. هنگامی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خواست که سعی صفا و مروه را به جا آورد، بر صفا ایستاد و گفت: «از آن شروع می‌کنم که خدا بدان شروع نمود.» و مردی به امام صادق - صلوات الله و سلامه علیه - عرض کرد که ابالحسن زراد روایتی از شما برای ما آورد. امام علیه السلام فرمود: «در این صورت، او بر ما دروغ نمی‌بندد، ولی نگو «زراد» بلکه بگو «السراد»، چرا که خداوند سبحان می‌فرماید: «و قدر فی السرد»<sup>۲</sup>

و حکایت شده است که مردی از مسلمانان از خانه‌اش به قصد سفر خارج شد و بین خشکی و دریا مردد بود که از کدام طریق سفر

۱- درهای بسته شده

۲- سوره سبأ، آیه ۱۱، «و حلقه‌های زره را به اندازه و یک شکل گردان»

کند. با خود گفت که با اولین کسی که دیدم، مشورت می‌کنم و اتفاقاً به مردی از اهل کتاب برخورد. به او گفت: ای برادر یهودی، من قصد سفری را دارم. از طریق خشکی سفر کنم یا دریا؟ آن مرد گفت: مگر مسلمان نیستی، در کتاب شما آمده است که:

«هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»<sup>۱</sup>

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا حرکت می‌دهد.»

و تا زمانی که سفر از طریق خشکی ممکن است از راه دریا سفر مکن. پس تو - که خدا موفقیت بدارد - بنگر که خداوند چگونه بندگانش را به هر وسیله که باشد، تعلیم می‌دهد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که درهای آسمان چیستند و چرا بر ما بسته شده‌اند و کلیدهای آن‌ها چیست و گشاینده آن درها چه کسی می‌باشد؟

اولاً بدان که مردمانی پنداشته‌اند که بین آسمان‌ها جدایی نیست و آن فقط یک فضای بی‌نهایت می‌باشد و دلیل ادعای آن‌ها کشفیات جدید با وسایل پیشرفته است. این نظر با توجه به اثبات وجود آسمان‌ها در کتاب کریم ما و دیگر کتاب‌های آسمانی، و کشف اهل شهود و دیگران از این امت<sup>۲</sup> قابل پذیرش نمی‌باشد. و ممکن است که آسمان‌ها همانند شیشه‌های شفاف باشند که طوری روی هم قرار گرفته‌اند که فاصله بین آن‌ها قابل تشخیص نیست.

۱- سوره یونس، آیه ۲۲

۲- و گفته‌اند که آسمان‌ها عنصر پنجم هستند و راهی بسوی شناخت آن از زمین وجود ندارد.

ثانیاً در زبان عربی هر چیزی که برتری و علو نسبت به شخص داشته باشد «سما» نامیده می‌شود و اما درهای آسمان‌ها همانند خود آسمان‌ها، هم حسی و هم معنوی هستند، درهای آسمان‌های حسی فراوانند، مانند خورشید و ماه و ستارگان و ابرها که خداوند سبحان می‌فرماید: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ»<sup>۱</sup>

ضمناً تمام آسمان‌ها، درهایی هستند که امر الهی از آن‌ها بر خلقش نازل می‌شود که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا»<sup>۲</sup>

آسمان‌های معنوی نیز بسیارند و بزرگترین و عظیم‌ترین آن‌ها دل اولیاء مخلص حق تعالی است که امر الهی بر قلوب ایشان نازل می‌شود و از آن‌ها به عالم منتشر می‌گردد. همان‌طور که ستارگان و خورشید و ماه بر اهل دنیا که گرفتار زنجیرهای حس هستند، می‌تابد، قلوب مخلصین و خواص نیز برای اهل آسمان‌های معنوی نور افشانی می‌کند.

و اما بستن درها به سبب مصالح بسیاری است که کسی جز خدای سبحان به علم آن احاطه ندارد و آن موردی که در این‌جا مورد توجه ما است، کثرت گناهان و غفلت‌هاست که در ما انباشته می‌شود.

۱- سوره قمر، آیه ۱۱، «پس درهای آسمان را با آبی فرو ریزنده گشودیم.»

۲- سوره نبا، آیه ۱۹، «و آسمان گشوده گردد، پس به صورت درهایی باشد.»



خداوند سبحان می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

و اما گشاینده و فاتح این درها، خاتم پیامبران - صلی‌الله‌علیه‌و آله - به اذن پروردگار است. که خداوند ابواب خیرات را از قبیل افاضه وجود و آنچه که به تبع وجود مبارکش افاضه می‌شود به وسیله او می‌گشاید، «پس او گشاینده هر بسته شده‌ای است و هیچ چیز از او پیشی نمی‌گیرد»<sup>۲</sup>

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله به جابرین عبدالله (ره) فرمود: ای جابر اولین چیزی که خداوند خلق نمود نور پیامبر تو بود»<sup>۳</sup>

و فرمود: «ماییم مقدم‌های پیشی گیرنده»<sup>۴</sup>

و شواهد بر این معنی در آیات و روایات فراوان است و ان‌شاء‌الله بیان آن خواهد آمد.

و اما کلیدها، عبارتند از هر چیزی که وسیله گشودن درها باشند، که عظیم‌ترین آن‌ها، ائمه اطهار از اهل بیت پیامبر هستند، سپس پیامبران اولوالعزم، و آن‌گاه کتاب‌های آسمانی و اسماء الهی و مانند آن‌ها.

۱ - سورة اعراف، آیه ۹۶، «و اگر اهل زمین ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند برکت‌هایی را از آسمان بر ایشان می‌گشودیم».

۲ - «فَهُوَ الْفَاتِحُ لِمَا انْفَلَقَ وَ اسْبَقُ مَنْ سَبَقَ»

۳ - بحرالمعارف، ج ۲، ص ۶۴۳، «أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللَّهُ مَا هُوَ؟ قَالَ: نُورٌ نَّبِيكَ يَا جَابِرُ»

۴ - بحرالمعارف، ج ۲، ص ۶۴۵، «فَنَحْنُ الْاَوَّلُونَ... وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ»

این سؤال مطرح می‌شود که چرا در مورد درهای آسمان از کلمه «فتح» و درباره درهای زمینی از کلمه «فرج» استفاده نموده است؟ در جواب باید گفت که: درهای آسمان به جهت غلبه رحمت در امور علوی به باز شدن نزدیک‌تر است، برخلاف درهای زمینی که شدیداً در مضیقه و تنگی هستند. و «فتح» زمانی معنی می‌دهد که به شخص چیزی برسد در حالی که او در شدت و سختی نباشد، بر خلاف «فرج» که نسبت به سختی و شدت معنی می‌دهد. بهمین دلیل استعمال کلمه «فتح» برای آسمان‌ها و «فرج» برای زمین مناسب‌تر است.

نکته دیگر آن که در بعضی از نسخ، در جمله بعدی، کلمه «تَبَسَّرَتْ» مؤنث آمده است و صحیح‌تر هم همین است، هر چند که مسندالیه آن، مذکر باشد، زیرا از اصول فصاحت است که هرگاه جمله‌های مذکر و مؤنث، کنار هم قرار بگیرند از لحاظ ضمائر به یک صورت بیان شوند مانند ضمیرهایی که قبل از کلمه «عُسْر» آمده است یا مانند عبارت زیارت امین‌الله که: «وَزَلَّ مَنْ اسْتَقَالَكَ مُقَالَه» یعنی انواع لغزش‌ها.

## و بِجَلالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَكْرَمِ الْوُجُوهِ وَأَعَزِّ الْوُجُوهِ

عبارت «الوجه الکریم» در قرآن کریم و ادعیه شریفه مکرراً آمده است. پس لازم است که به برخی از معانی آن اشاره شود. بدان که «وجه» در زبان عربی عبارت است از چیزی که با آن روبرو می‌شوند و گاه می‌شود چیزی به جهت تناسب کاملی که دارد، تمام جهات آن وجه محسوب می‌شود. و وجه الله آن چیزی است که خداوند به وسیله آن به خلقش توجه کرده است و اولین چیزی که خداوند به آن توجه نمود و آن‌گاه با آن به غیر توجه کرد، عبارت است از حقیقت محمدیه، چرا که آن حقیقت صادر اول است.

در این‌جا وجه را برای اشاره به دو جهت جمال و جلال، به صفت کرامت و عزت ذکر نمود. چون اوصاف حق تعالی به دو نوع جمالی و جلالی تقسیم می‌شود: اسماء رغبت (شوقی) و اسماء رهبت (خوفی). پس وقتی گفته می‌شود «ذوالجلال»، در نفس مخاطب رهبت و خشیتی حاصل می‌شود که همراه می‌شود با «اکرام» که به رحمت اشاره دارد.<sup>۱</sup>

۱- سوره الرحمن، آیه ۲۶-۲۷، خداوند سبحان فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ

وَبُقُوتِكِ الَّتِي تَمْسِكُ بِهَا السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ

و در بعضی نسخه‌ها «بها تمسک السماء...» آمده است و معنای آن‌ها یکی است. و اما قوتی که خداوند سبحان، آسمان‌ها و زمین را بدان از نابود شدن حفظ می‌نماید، عبارت است از قوتی که در حقیقت ختمیه و وارثان آن از ائمه اطهار ظاهر گردیده است، چرا که نور نبوت در خلقت بر هر چیزی مقدم است و دلیل بر این مطلب فراوان است. از آن جمله فرموده امام علیه‌السلام است که: «بِكَمِ يُمْسِكِ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»<sup>۱</sup> پس در آن‌چه که در روایات آمده است تأمل کن. خواندن تمام آیه تا «حَلِيمًا غَفُورًا»<sup>۲</sup> خالی از لطف نیست.

۱- مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه، و به وسیله شما آسمان را از افتادن بر روی زمین نگاه داشت.

۲- سوره فاطر، آیه ۴۱، «وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»

## وَبِمَشِيَّتِكَ الَّتِي دَانَ لَهَا الْعَالَمُونَ

«دان لها» یعنی «ذلیل و خوار شد» و «العالم» یعنی هر چه که بدان دانسته شود و جمع آن به واو و نون تنها به خاطر مفهوم علم است که در آن وجود دارد. «مشیئة» با همزه همانند «خطیئة» مصدر است از شاء، یشاء شیئاً و مشیئه، به معنی خواست و اراده و آنچه که اخبار و عقل و عرف صحیح بر آن دلالت می کنند این است که مراد از آن، حقیقت محموده محمدیه - صلی الله علیه و علی عترته المرضیه - می باشد و خلاصه کلام در این مورد به گونه ای که بیان آن آسان باشد این است که «هنگامی که خدا خواست» و تعبیر به کلمه «هنگامی» (لما) که معنای زمان را در بر دارد، تنها از جهت محدودیت عبارت و دوری اشاره است، و گرنه در آن جا مکان و زمان نبود و فقط به معنای تقدم علت بر معلول است. پس چون خداوند سبحان خلقت عالم را اراده فرمود، نوری را خلق نمود و مراد از آن نور هم، نور حسی که ابتدئاً به ذهن می آید، مثل روز نسبت به شب، نیست، بلکه از هر امر وجودی تعبیر به نور می شود و نور حسی هم از شئون آن است. پس چون خداوند سبحان آن نور انور را خلق نمود به آن فرمود: «رو برگردان»، پس رو برگرداند، سپس به آن فرمود: «روی بیاور»، پس روی آورد و خداوند به او نگاه رحمت و امتنان و کرامت و احسان نمود، سپس به خاطر آن نظر و عنایت خداوند از شدت خضوع در برابر عزت او، ذوب شد و چیزی از او باقی نماند و خداوند سبحان

فرمود: «قسم به عزت و جلالم، هیچ خلقی را محبوب‌تر از تو در نزد خودم، خلق نکردم، به وسیله تو می‌گیرم و عطا می‌کنم و به وسیله تو عقاب و ثواب می‌نمایم». سپس آن را دریایی خروشان قرارداد و از آن جویبارها و نهرهای ائمه اطهار و پیامبران ابرار را جاری ساخت پس پیامبر اکرم - صلی‌الله علیه و آله - سابق اسبق و نور مطلق است که کسی به آن نرسد، همان‌گونه که خود آن حضرت فرمودند: «نحن السابقون الاولون»<sup>۱</sup> پس ائمه و انبیاء الهی نهرهایی از امواج آن دریا هستند و از اسرار او خبر می‌دهند. پس در عبارت «اسئلک بمشیتک التي دان لها العالمون» مشیت ثانویه که مخلوق است، مورد نظر می‌باشد، چنان‌که در روایات آمده است: «خداوند مشیت را به خود مشیت خلق کرد و اشیاء را به مشیت آفرید»<sup>۲</sup> لذا این عبارت هم وزن آن است که بگوییم «بمحمد صلی‌الله علیه و آله» هم‌چنان‌که در معنای «الوجه الکریم» بدان اشاره شد و ان‌شاءالله بیان کامل آن خواهد آمد.

۱- ما پیش گیرندگان اول هستیم.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۹، «خَلَقَ اللهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ»، باب اراده

از صفات فعل.

## و بِكَلِمَتِكَ الَّتِي خَلَقْتَ بِهَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

بدان - خداوند تو را به تعلیمش یاری فرماید - که انسان وقتی از رحم مادر خارج می‌شود، هیچ چیز جز احساس درد و راحتی از قبیل گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما را نمی‌فهمد. آن‌گاه هر قدر که جسد او قوی می‌شود، علم او رو به فزونی می‌گذارد. پس اولین چیزی که یاد می‌گیرد، جسم و جسمانیت است و چون به سن ده سالگی رسید علمش افزون می‌گردد و آن‌چه را که پیش‌تر نمی‌دانست، درک می‌کند و بر همین منوال است تا به چهل سالگی برسد.<sup>۱</sup>

پس در آن هنگام امکان درک علومی درباره اجسام و آن‌چه که جسم و جسمانی نیست، برایش حاصل می‌شود و اگر خداوند به او توفیق دهد، می‌فهمد که در عالم، اموری مجرد از جسم و اموری محبوس در آن وجود دارد. پس عالم عاقل و آگاه باید افکارش را در شناخت مجردات بدون ماده متمرکز نماید و از شئون این مراتب آن است که به گونه‌ای باشد که هنگامی که چیزی را شنید، مقصود از آن را بفهمد و نه مرتبه لفظی و حسی را.

پس چون به او گفته شود که وزن چیزی فلان قدر است، میزان و ترازوی آن را می‌فهمد. زیرا که هر چیزی را میزانی است. میزان و ترازوی گندم و نان معلوم است و میزان و ترازوی طلا و نقره، چیز دیگری است که محک نامیده می‌شود و میزان شعر، علم عروض است و برای هر چیزی میزانی است. پس حال که چنین است، مپندار که کلمه و کلام خداوند سبحان مانند کلام مخلوقان است که لفظ یا

جمله‌ای لفظی باشد، بلکه چیزی متناسب با آن محضر عالی است. کلمه و کلام در نظر ما عبارت است از الفاظ که آن را با زبان و دهان برای اظهار اراده درونی مان ادا می‌کنیم و کلمه خدا - جلّ جلاله العظیم - خلقی است که با آن اراده‌اش را آشکار می‌نماید و توضیح «کلام» هم در بحث تکلم نمودن خدا با موسای کلیم - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - خواهد آمد.

و اما کلمه اولی عبارتست از حقیقت محمدیه - صلی‌الله علیه و آله - که پیش از آن، چیزی نبود، پس آن را خلق نمود و سپس با آن خلقت<sup>۱</sup> را انجام داد، چنان که از ایشان وارد شده است که:

«نحن کلمات‌الله التامات» و «نحن کلام‌الله» و «نحن کلمة‌الله»<sup>۲</sup> و پیامبر - صلوات‌الله و سلامه علیه - کامل‌ترین کلمات خدا و درخشنده‌ترین تجلی او و نورانی‌ترین انوار او و زیباترین جمال او و شریف‌ترین شرف او و چیره‌ترین قدرت او و کامل‌ترین کمال او و امثال آن می‌باشد و اگر چیزی در نزد خدا محبوب‌تر و عزیزتر از او بود، به آن قسم می‌خورد. و از این منظر، دلیل نامگذاری عیسی بن مریم - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - به «کلمه» را در کلام خدا درک می‌کنیم، چرا که تمام انبیاء و رسل بلکه تمام خلقت، کلمات خداوند سبحان هستند که با آنها از اراده‌اش پرده برداشته است.

۱- اشیاء و آسمان‌ها و زمین و سایرین

۲- بحرالمعارف، ج ۲، ص ۶۴۵



و بِحِكْمَتِكَ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ وَ خَلَقْتَ بِهَا الظُّلْمَةَ وَ  
جَعَلْتَهَا لَيْلًا

بدان که نور و ظلمت در سنت شریفه و کتاب کریم به دو معنا آمده است:

۱- مراد از نور، نور وجودی و از ظلمت، نور عدمی (یعنی عدم اضافی) است. همچنان که گفته خداوند سبحان است که: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۱</sup>، گویا که منظور از ظلمت، جهل و عدم‌های مضاف به نور بوده است.

۲- مراد از نور و ظلمت، نور و ظلمت حسی و محسوس (مانند روز و شب) است.

نمونه‌ای از این معنا چیزی است که در این دعا آمده است که نور روز و ظلمت شب باشد.

تنها به جهت اشاره به این که خلقت ظلمت، پیش از نور بوده است، شب بر روز مقدم گردید و در کتاب کریم هم مکرراً شب پیش از روز آمده است، و دلیل این تقدم، اشراق نور وجود بر عدم است. و با آن چه که از تقدم حقیقت محمدیه - صلوات الله علیه و آله - گذشت، معلوم شد که این موارد مذکور، همگی از شؤون رفیع و آثار بدیع او می‌باشند.

۱ - سورة بقره، آیه ۲۵۷، «خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند و ایشان را از

ظلمت‌ها به نور خارج می‌نماید.»

## وَ جَعَلَتِ اللَّيْلَ سَكَنًا

و در بعضی نسخه‌ها «مسکناً» آمده است اما شکی نیست که تبعیت از کتاب کریم در چنین مواردی سزاوار است. خداوند متعال می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ»<sup>۱</sup>

که در آن از رنج‌های زندگی می‌آسایند و در آن بندگان خاص خداوند - جلّ جلاله العظیم - نزد پروردگار کریمشان آرام می‌گیرند. پس شب مایه آسایش اهل آن از رنج اختلاط و معاشرت با مردم است، چنان که یکی از ایشان گوید:

يَا سَاهِرِي بِاللَّيْلِ اِنْ هَجَعَ الْوَرِي  
و مَكَلَمِي مِنْ بَيْنِهِمْ بِنَهَارٍ<sup>۲</sup>

و در این دعا هم‌چنان که بارها در قرآن کریم آمده است، شب بر روز مقدم شده است، آلا آن که از ائمه طاهرين صلوات‌الله عليهم اجمعين، تقدم روز بر شب وارد شده است که مربوط به سؤال ذوالریاستین از امام رضا صلوات‌الله علیه است که آیا شب بر روز مقدم است یا بالعکس، پس امام علیه‌السلام به دو روش به او جواب فرمودند: روش حساب و روش کتاب و به این آیه استدلال فرمودند: «و هُوَ الَّذِي يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ»، پس ترتیب در این دعا در مقدم نمودن ذکر شب بر روز هم‌چنان که در روایات آمده است، مد نظر نبوده است.

۱- سوره یونس، آیه ۶۷، «و اوست کسی که شب را مایه آرامش شما قرارداد.»

۲- ای که در شب بیداری، هر چند دیگران در خوابند و با آنان در روز صحبت می‌کنی.

وَ خَلَقْتَ بِهَا النُّورَ وَ جَعَلْتَهُ نَهَاراً وَ جَعَلْتَ النَّهَارَ نُشُوراً مُبْصِراً وَ خَلَقْتَ  
 بِهَا الشَّمْسَ وَ جَعَلْتَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ خَلَقْتَ بِهَا الْقَمَرَ وَ جَعَلْتَ الْقَمَرَ نِوْراً  
 وَ خَلَقْتَ بِهَا الْكَوَاكِبَ وَ جَعَلْتَهَا نُجُوماً وَ بُرُوجاً وَ مَصَابِيحَ وَ زِينَةً وَ  
 رُجُوماً وَ جَعَلْتَ لَهَا مَشَارِقَ وَ مَغَارِبَ وَ جَعَلْتَ لَهَا مَطَالِعَ وَ مَجَارِي وَ  
 جَعَلْتَ لَهَا فَلَكَأً وَ مَسَابِحَ وَ قَدَّرْتَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ فَاحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا وَ  
 صَوَّرْتَهَا فَاحْسَنْتَ تَصْوِيرَهَا وَ أَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ إِحْصَاءً وَ دَبَّرْتَهَا  
 بِحِكْمَتِكَ فَاحْسَنْتَ تَدْبِيرَهَا وَ سَخَّرْتَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَ سُلْطَانِ النَّهَارِ وَ  
 السَّاعَاتِ وَ عَدَدِ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ وَ جَعَلْتَ رُؤْيَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرَّةً  
 وَاحِدَةً.

بدان که خورشید و ماه و نیز همه ستارگان و کواکب آیت‌هایی از آیات الهی هستند، الا آن که خورشید به جهت مبدأ نور بودن برای هر درخشنده و ستاره‌ای، سلطان همه آنها است و همه آنها از نور آن، نور می‌گیرند و از روشنی آن روشنی می‌یابند و این، وصف سلطان است و گفته می‌شود که داناترین افراد در بین انانی که اجسام را می‌پرستند، کسانی هستند که خورشید را به جهت بزرگی و مبدأ انوار بودن، می‌پرستند و هر آتشی هم از آن پدید می‌آید و بعد از خورشید، ماه است که سلطان شب بوده و جانشین خورشید می‌گردد و عالم را روشن می‌کند و این دو سلطان شب و روز هستند و این وجه، بهتر از آن است که می‌گویند سلطان به این معنی، مصدر است، یعنی سلطه شب و روز.

می‌دانیم که «فلک» در کلام عرب عبارت است از هر آن‌چه که به شکل دایره باشد و بر این اساس خداوند در مدارها و مسیرهای کواکب، فلک‌هایی را خلق می‌کند که غیر او، کسی از شمار آن‌ها آگاه نیست و بعضی از آن‌ها داخل بر بعضی دیگر می‌شوند و دارای صداهایی هستند که بر اثر حرکت در مدارشان ایجاد می‌شود و عقل هر شنونده‌ای را مدهوش می‌کند.

نقل می‌شود که فیثاغورث حکیم گفته است که برایش در تجرد روحانی و صعود از عالم ناسوت به عالم جبروت و ملکوت حالتی دست داد که موسیقی‌های کواکب را به او شنوایند تا آن‌که از لذتی که او را فرا گرفت از هوش رفت و این امر را اهل فهم استبعاد نمی‌کنند. برای یک حکیم این حالت را در تجرد روحانی حکایت می‌کنند و حال آن‌که تجرد ربّانی عالی‌تر و شیرین‌تر است به گونه‌ای که قابل قیاس نیست و ان‌شاءالله اشاره بدان خواهد شد.

در کتاب «جمال الاسبوع» عبارت «سُلْطَانِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ» به صورت «بِسُلْطَانِ اللَّیْلِ وَ سُلْطَانِ النَّهَارِ» آمده است (یعنی کلمه سلطان تکرار شده است) که این دلیل بر قوت شب و روز است، یعنی کواکب و ستارگان و ماه و خورشید را با سلطهات بر آن‌ها مسخر نمودی. و این نظر بعضی از شارحان دعا است و بعید نیست که سلطان به معنای اسمی باشد نه مصدری، چون خورشید و ماه همانند دو سلطان هستند که کار شب و روز را به اذن پروردگارشان تدبیر می‌کنند و چون شناخت هر چیز به آن‌ها بوده و در همه چیز تأثیر می‌گذارند،

دو آیت بزرگ الهی به شمار می آیند. خداوند سبحان در چند نقطه از قرآن کریم، آن‌ها را آیت می‌شمارد و می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَّةَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابِ وَكُلِّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً»<sup>۱</sup>

و در روایت آمده است که مراد از آیه محو شده، ماه است که خداوند سبحان آن را محو می‌نماید تا شب آشکار شود و مردم، اوقات و عدد سال‌ها و حساب را بفهمند، والله اعلم.

«مرئ واحدًا» عبارت است از دیدی که هر بخشی از اهل زمین دارند و ممکن است که برای تمام اهل زمین در یک دید واحد با توجه به دوری آن یکسان دیده شود.

۱ - سوره اسراء، آیه ۱۲، «و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا فضلی از پروردگارتان بجوید، و تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.»

و بِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِعَبْدِكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ

خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا»<sup>۱</sup> بدان که تمام کمال و برتری در معرفت خداوند سبحان نهفته است چنان که فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۲</sup> یعنی «لیعرفون»<sup>۳</sup> تا مرا بشناسند و راه‌های معرفت را نمی‌توان به شمار آورد هم‌چنان که وارد شده است که «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفُسِ الْخَلَائِقِ»<sup>۴</sup> یا «انفاس الخلائق»

راه‌های منتهی به خدا به تعداد جان‌های انسان‌هاست

که از جمله آن‌ها برهان است و نیز ذوق و وجدان و نیز فرستادن پیامبران که خداوند سبحان به آن که بخواهد آن‌چه را که اراده نماید وحی می‌نماید و نیز تجلی که عبارت است از آشکار شدن حقیقت به مقدار قابلیت کسی که تجلی برای او دست می‌دهد، چرا که انکشاف تام برای ممکن‌الوجود غیر ممکن است و گرنه ممکن، واجب می‌شود که محال است و عظیم‌ترین مردم در این مرتبه رسولان و انبیاء(ص) و خصوصاً اولوالعزم از ایشان هستند و کلیم‌الله، موسی بن عمران، از

۱- سوره اعراف، آیه ۱۴۳، «بِسْ چُونِ پَرُورِدْگارش بِر کُوهِ جَلُوهِ نَمُودِ آن‌را رِیزِ رِیزِ سَاختِ و مُوسَى بِي هُوشِ بِرِ زَمِينِ افْتَاد.»

۲- سوره زاریات، آیه ۵۶، «وَمَا جِنٌّ وَ إِنْسٌ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي» مگر برای این‌که مرا به یکتایی پرستش کنند.»

۳- تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۲۶۲

۴- بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷

کسانی بود که مرتبه بزرگی داشت که حق سبحانه برای او در نور  
سمع او تجلی نمود و آنچه را که دیگران نمی شنیدند، شنید. پس با  
او نه با جوارح و ادوات بلکه با صوتی محیط بر تمام جهات<sup>۱</sup> تکلم  
نمود و آن گاه محبتش به پروردگار شدت یافت و درخواست رؤیت با  
قوة نظر و نیز بصر را نمود و در جواب آنچه را که در قرآن آمده است  
شنید.

۱- که از درخت خارج می شد.

در ماه شعبان ۱۳۶۴ شرح به این جا رسید، آن گاه به بیماری سختی مبتلا شدم که خوف مرگ بر من می‌رفت و امروز که آخر محرم الحرام است هنوز صحت کاملی نیافته‌ام و ناخوش هستم، اما سپاس خدای را که اندک اندک شفایم می‌دهد.

پس شرح را به صورت مختصر و کوتاه شروع می‌کنم، باشد که خداوند سبحان هم به رحمت خود شفایم را کامل نماید.



این جمله از دعا یعنی «وَأَسْئَلُكَ نُورَ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَهُ...» تا

آخر آن، اصلش فرموده خداوند سبحان است که:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ

لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا

تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ

تَبَّتْ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>

و اما لغت‌های این آیه: «دک» مثل «دَقَّ» یعنی مانند خاک شد و به

صورت «دکاء» با مد هم خوانده شده است که نزدیک به همان است.

«صعق» به معنای مردن است و «افاق» به معنای برگشت حیات به

موسی - علیه‌السلام - استعمال شده است «رؤیت» اقوال مسلمانان

مختلف است گروهی از عامة جاهل قائل به امکان رؤیت خداوند

سبحان شده‌اند و دلایلی را از کتاب و سنت در این باره بافته‌اند که

نیازی به ذکر آن‌ها نداریم و اما گروه اهل نجات با توجه به صریح آیه

«لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۲</sup> و روایات

مستفیض از ائمه اطهار در این زمینه بر عدم امکان رؤیت با چشم

۱ - سورة اعراف، آیه ۱۴۳، «و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت،

عرض کرد: پروردگارا! خود را به من بنمای تا تو را بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید،

لیکن به کوه بنگر؛ پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید. پس چون

پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون

به خود آمد گفت: تو منزهی! به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.»

۲ - سورة انعام، آیه ۱۰۳، «چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد و او

لطیف آگاه است.»

اتفاق دارند. ضمن آن که تأمل در این معنا نیز به صراحت بر همین مطلب دلالت دارد چرا که رؤیت با چشم لازم است که در جهتی باشد تا شعاع بصری بدان جهت امتداد یابد و شایسته جلالت خداوند سبحان نیست که در جهت قرار داشته باشد و او منزّه از آن است.

این مطلب باقی می ماند که ظاهر از درخواست موسی کلیم نگاه حسی می باشد و جهت این ظهور هم آن است که او آن چنان که در روایات می یابید این درخواست را به خواست قومش بیان نمود و تحقیق مطلب در این جا آن است که رؤیت بر دو معنا اطلاق می شود: اول: درک چشم مثل این که می گویی: امروز در بازار زید را رؤیت کردم که رؤیتی محدود به زمان و مکان است و با قوه حسی چشم صورت می گیرد.

دوم: رؤیت بصیرت مثل آن که گفته شود: «عقل را بر دو گونه دیدم: مطبوع و مسموع که اگر مطبوع نباشد، مسموع فایده نبخشد». پس رؤیت در این جا با قوه حسی چشم نیست، بلکه با ادراک عقلی می باشد و این قسم نوعی از شهود است و بر این اساس طرح بحث درباره جواز و عدم جواز رؤیت خدا صحیح می باشد و اصل در این مورد کلام مولا امیرالمؤمنین - علیه السلام - است که می فرمایند:

«لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمِشَاهِدَةِ الْإِبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِ وَ لَا يُشْبَهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٍ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٍ بِالْعَلَامَاتِ»<sup>۱</sup>

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۱، باب ابطال رؤیه

«دیدگان او را به بینایی چشم نبینند ولی دل‌ها او را به حقیقت ایمان دیده‌اند، با سنجش شناخته نشود، و با حواس درک نشود، و به مردم مانند نیست، با آیاتش توصیف شده و با علامات شناخته شده است.»

و می‌فرمایند:

«ما کنتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»<sup>۱</sup>

«من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده‌ام پرستم.»

در این جا دو نکته وجود دارد که باید به آن‌ها اشاره نمود: اول آن که در روایات آمده است که آن تجلی، نوری بود از انوار حقیقت محمدیه محموده، که معدن هر خیر و عطاست. و دوم آن که بعضی از اهل عرفان گفته‌اند «جبل» (کوه) کنایه از انیت و منیت است که با رؤیت متلاشی گردید، هم‌چنان که در مقدمه شرح بدان اشاره شد و چنین تأویلی در عین باقی ماندن تفسیر بر شکل خود بعید نیست و در روایت هم بدان اشاره شده است، پس با دقت تأمل نما.

وَ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ

عِمْرَانَ (ع)

«المجد» یعنی عظمت و جلالت و شرف، که از نظر مفهوم همانند شرف است. اگر گفته شود که چه جهتی در آوردن «مجد» در کلام به جای دیگر اوصاف جمیله بوده است گوییم: جهت آن اشاره به شرافت کلام و توجه دادن به آن است همانند فرموده خداوند سبحان «ق وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ»<sup>۱</sup> و فرموده خداوند متعال «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»<sup>۲</sup> و نیز «ص وَ الْقُرْآنَ فِي الذِّكْرِ»<sup>۳</sup> یعنی «صاحب شرف» و تبیین این مطلب نیاز به مقدمه‌ای دارد که به صورت مختصر بیان می‌کنیم:

بدان که شرافت انسانی برای همه حیوانات و غیر حیوانات به دلیل علم اوست و به همین دلیل معلم ملائکه گردید و استحقاق سجود را پیدا کرد. از طرفی شرف علم به شرف معلوم آن است، لذا علم الهی اشرف علوم است چون معلوم آن اشرف معلومات است که منظورمان از آن به طور خاص علم توحید ذات است و مرتبه پایین‌تر از آن در شرف، علم اسماء و صفات است که علمی شریف است و در آن علمی هم که در مورد تناسب اسماء الهی با افعال آنها وجود دارد مثل شافی برای مریض و اطعام کننده برای گرسنه و شنوا برای ندا

۱- سوره ق، آیه ۱، «ق وَ قَسَمَ بِهِ قُرْآنَ بَا مَجْدٍ وَ عَظَمَتِ.»

۲- سوره بروج، آیه ۲۲-۲۱، «بَلْ كَهِ أَنْ قُرْآنِي أَرْجَمُنَد، دَر لَوْحِي مَحْفُوظِ اسْت.»

۳- سوره ص، آیه ۱، «ص قَسَمَ بِهِ قُرْآنَ صَاحِبِ مَقَامِ ذَكَرِ عَالَمِيَان.»

کننده و مانند آنها، مجد و مجید را با تکلم و تکلیم تنها به جهت اشاره به جلال و عزت کلام تناسب بخشید تا ذهن ضعیف و عقل قاصر دچار تخیل تناسب بین گوینده کلام و مخاطب کلام نگردد. آیا ندیده‌ای که پادشاهان از تکلم با رعایای خود ابا دارند؟ پس چه می‌پنداری در مورد پادشاه پادشاهان که آسمان‌ها و زمین به عبودیت او اذعان نموده‌اند و این نکته سبب تخصیص «مجد» به «کلام» است و اگر در امثال آن از قبیل عظمت و عزت و قدرت و قوت و مانند آن تأمل نمایی مناسب‌تر از «مجد» نمی‌یابی زیرا امری معنوی است که افاده جلال و جمال می‌کند پس تدبر کن.

و اما در مورد تکلم خداوند سبحان با کلیم خود در روایات آمده است که او صوت را به صورتی که محیط به تمام جهات شش‌گانه بود، از درخت و بلکه از هر ذره‌ای می‌شنید و این غیر از معنایی است که در مورد «کلمه» گفتیم که عبارت است از اراده و لا غیر، چون «کلمات‌الله» ظهور اراده اوست بر خلاف کلام که عبارت است از صوتی که با حواس یا همه قوا شنیده می‌شود هم چنان که بیان خواهیم نمود ان شاء الله تعالی.

## بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم سبحانك لا احصى ثناء عليك  
انت كما اثنت على نفسك. الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم ملك  
يوم الدين تجليت لعبادك في كل شئ ولكن اكثرهم لا يبصرون و  
ناديتهم بلسان كل شئ ولكن اكثرهم لا يسمعون و انطقت بتسيحك كل  
شئ و ان كانوا لا يفقهون و اشهد لك بما شهدت به لنفسك و الملائكة  
و اولو العلم من خلقك قائما بالقسط لا اله الا انت العزيز الحكيم و  
اشهد ان محمداً عبدك و رسولك ارسلته بالدين القويم و الصراط  
المستقيم تبياناً لبيانك و علماً لبرهانك صلى الله عليه و على وصيه  
على امير المؤمنين و على ابنتيهما الائمة المرضيين الهداة للعالمين و على  
الخلف الصالح و الميزان الراجح و الولي الناصح المنتظر لاحياء الدين و  
فرج المؤمنين - و ذلك اذا استدار الفلك و هلك من هلك و سلك في  
سبيل الهدى من سلك - سقى نبيك و وصيه و كنيته، صاحب الراية  
العظمى و الولاية الكبرى؛ ختمت به الولاية كما ختمت بجدته صلوات الله  
عليه و اله النبوة. اللهم ربنا صل على نبيك و على اله و اصحابهم  
السالكين على منوالهم و التابعين حذو اثارهم و اجعلنا منهم رضى الله  
عنهم و رضوا عنه و ذلك الفوز المبين و الحمد لله رب العالمين.

و بعد

فان الدعاء العظيم الشأن الرفيع المكان هو عين الحياة الموسوم  
بالسمات فيه ايات بينات و فيه مقام ابراهيم و فيه اسم الله الاعظم و تاج  
ادم و خاتم سليمان و حجاب اصف و عرش بلقيس و مارفع به الى  
المكان العلى ادريس و هو دعاء الشبّور قرء في القرون حتى لا يسترق

السمع له الجاهلون و لا يعرف الفاظه الغافلون و هو الدعاء الذى لا يعلم  
تأويله الا الله جل جلاله و لم نجد فى الادعية الشريفة مثل هذا التعظيم  
و التوقير الذى ورد لهذا الدعاء الكبير، فان وجد فهو ايضاً فى العظمة  
كمثله و لم نجد له الى الان شرحاً مبيناً لبياناته و لا متعرضاً لتفحاته و  
الحقير الكثير الاضاعة و اليسير البضاعة اسئل الله العظيم ان يوقنى على  
ايراد شرح له يبين مبانيه و يشير الى بعض مطاويه و معانيه مع  
الاعتراف بان لا يحيط بتفسيره و تأويله الا الله جل جلاله او من حيطه  
بعلمه و اليه سبحانه اتضرع و اتبتل ان يحفظنا من الزيغ و الزلل و الله  
يقول الحق و هو يهدى السبيل و هو حسبنا و نعم الوكيل.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسير هذه الآية الشريفة و تأويلها مع آداب الدعاء موكول الى كتب التفسير و التأويل و الادعية و انما نورد روايات تبركاً بها. فروى عن اميرالمؤمنين عليه افضل الصلوة و السلام ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم حدثنى عن الله عز و جل انه قال:

«كل امر ذى بال لم يذكر فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتر»

و عن الكافى و التوحيد و المعانى و العياشى عن الصادق عليه السلام:

«الباء بهاء الله و السين سناء الله و الميم مجد الله» و فى رواية «ملك الله»

و الله اله كل شىء، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة. و فى الكافى:

«لا تدعها و لو كان بعده شعر»

اقول: ما علمنا هل كتبت هذه الآية هنا تبركاً و تيمناً او هى جزء من الدعاء فان هذه الآية كانت فى الكتب المتقدمة كما وردت بها الرواية، ثم انها اية و جزء من كل سورة كتب فى الجامع العزيز الآ سورة سليمان عليه السلام ففيها جزء من الآية و هى ثمانية عشر حرفاً و كلها نورانية الا حرف واحد و هى مسمى باء و المراد من النورانية هى الحروف التى وقعت التخاطب بمسمياتها مقطعة فى اوائل بعض السور و تخرج من اسقاط المكرر منها:

«على صراطٍ حقٍّ نمسكه»



و هذه الواحدة مسماة باء ايضاً فيه الف و هي ايضاً من النورانية، فباطن الباء ايضاً نوراني لغلبة الالف عليها و تأثيره فيها، لان الالف مذكر و الباء مونث لا بد من تأثير الالف في الباء تاثير الذكر في الانثى. فتبين ان في هذه الاية من غلبة الرحمة و الروحانية ما ليس في غيرها. فان قيل من اين علمنا ان الهمزة غائبة في «بسم» قلنا ان الكتاب الكريم كما ان ظاهره علم و باطنه حكم فللكتاب ايضاً فيها علوم. فان رسم الخط في كلمة «بسم» ان يكتب «باسم» الا في هذه الاية الشريفة و ان شئت فانظر سورة العلق. ثم انها من العبد بمنزلة كن من الحق سبحانه اذا كان مخلصاً و قال بعض المحققين:

«من لم يفتح له بسم الله الرحمن الرحيم لا يفتح بغيرها»

و لهذه الاية الشريفة اسرار ليس هذا موضع ذكرها و انما ذكر ذلك طلباً للاستعداد فيما ياتي من الرموز. فتفرغ بقلبك لعلك توتي مفاتيح الكنوز و تفوز و الا فتضرع الي ربك باستكمال لبك فانه ما يتذكر الا الوالبياب.<sup>1</sup>

١- اتفقت لي روياً لابأس بذكرها في هذا المقام. اني رأيت نبي الله زكريا يقول لابنه يحيى عليهما السلام زرعت هذه الحنطة او الشعير حتى اثمرت كل حبة الف حبة. فاجابه زرعتها بكلمة بسم الله الرحمن الرحيم لكن ما قلتها كما يقولها الناس و لكن بذاتي قلتها فاثمرت الف حبة.

يقال «اللهم» اصله «يا الله» و انت خير بان «يا» نداء للبعيد بخلاف  
«اللهم».

### انني اسئلك باسمك الظاهر

ان هذا الباء و اشباهها في هذا الدعاء و غيره للقسم و قيل انها للملابسه  
و لعله لبعض في بعض الاحوال. فتبصر!

آيت الله سيد علي قاضي (ره)

## العظيم الاعظم الاعظم الاعظم

الظاهر من هذا التكرار هو التأكيد في العظمة كما هو في جميع اللغات عند الناس، فيحتمل ان التكرير لعظمة تظهر للسالك الى الله جل جلاله، فاول ما تظهر لهم من العظمة عظمة توحيد الافعال ثم عظمة توحيد الصفات ثم عظمة توحيد الذات.

«المغالق» جمع «مغلقة» بالتشديد شدد للمبالغة لا انها جمع «مغلقة» كما ذكره بعضهم و هي اضافة صفة الى موصوفها. فان قلت: هلا جعلتها جمعاً من «مغلوق»؟ قلت: «الغلق» لغة رديئة. قال ابو الاسود الدثلي:

ولا اقول لقد القوم قد غليت  
ولا اقول لباب السدار مغلوق

وانما اعرضنا عن الغلق والاعلاق اتباعاً لما ورد في الكتاب العظيم.  
قال سبحانه: «و غلقت الابواب»

وكذا ينبغي ان يكون المتأدبون بالاداب الشرعية في جميع افعالهم و اقوالهم.

لما اراد رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ان يطوف بالصفة و المروة وقف على الصفا و قال: «ابدء مما بدء الله به»

و قال رجل للصادق صلوات الله و سلامه عليه ان ابالحسن الزراد اتانا منك برواية فقال عليه السلام:

«اذأ لا يكذب علينا ولكن لا تقل زراد و قل السراد فان الله سبحانه يقول:  
«و قدر في السرد»

و حكى ان رجلاً من المسلمين خرج من بيته و هو ناو للسفر متردد بين البرّ و البحر من ايها يسافر. فقال في نفسه: اشاور أول من لقيته و بالاتفاق ما لقي الا رجلاً من اهل الكتاب. فقال يا اخا اليهود! انى تريد سفراً. من البرّ اسافر ام من البحر؟ فقال له: اولست مسلماً؟ فان في كتابكم: «هو الذي يسيّرکم في البر و البحر» و مادام سفر البر ممكن فلا تدخل في البحر.

فانظر - وفقك الله بتعليم الحق سبحانه عباده - اياً ما كان. فان قيل: ما ابواب السماء و لم غلقت علينا و ما مفاتيحها و من الفاتح، قلنا: فاعلم اولاً ان اناساً زعموا ان ليس فوقنا سموات و انما هو جو بلا نهاية يدعون ذلك باستكشاف الالات الجديدة و هذا القول لا سبيل للمسلمين اليه بعد ورود اثبات السموات في كتابنا الكريم و غيره من الكتب السماوية و قد شهدها اهل الكشف و الشهود و غيرهم من هذه الامة او من الممكن ان تكون السموات اجساماً شفافة كالزجاجه بعضها فوق بعض بحيث لا يفرق بينها. ثم ان السماء في اللسان العربي كل ما يعلوك و ابواب السموات كالسموات حسية و معنوية. فاما ابواب السموات الحسية كثيرة كالشمس و القمر و النجوم و السحاب. قال الله سبحانه: «ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر» بل كل السموات ابواب يتنزل الامر الالهي منها على خلقه. قال سبحانه: «و فتحت السماء فكانت ابواباً» و اما السموات المعنوية، فهي ايضاً كثيرة و اكبرها و اعظمها قلوب اولياء الحق المخلصين يتنزل الامر الى قلوبهم و ينتشر منها الى العالم و كما ان النجوم و الشمس و القمر تشرق على اهل الدنيا المحبوسين في

سجون الحس، فكذلك قلوب المخلصين و المختصين تشرق لاهل  
السموات المعنوية.

و اما تغليق الابواب قلمصالح كثيرة و لا يحيط بعلمها الا الله سبحانه و  
الذى يهمننا منها ذكره كثرة الذنوب و الغفلات المتراكمة علينا. قال الله  
سبحانه:

«و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء».

و اما الفاتح فهو خاتم النبيين صلى الله عليه و اله باذن رب العالمين، فتح  
الله به ابواب الخيرات من افاضة الوجود و ما يتبعها من وجوده المبارك.  
فهو الفاتح لما انغلق و اسبق من سبق. قال - صلى الله عليه و اله - لجابر  
بن عبدالله (ره): «اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر» و قال: «نحن  
الاولون السابقون» و شواهد هذا المعنى فى الايات و الاخبار كثيرة و  
سيأتى بيان لذلك ان شاء الله.

و اما المفاتيح فهى كلما يتوسل به الى فتح الابواب و اعظمها الائمة  
الاطهار من اهل بيته، ثم اولوا العزم من الرسل، ثم الكتب السماوية و  
الاسماء الالهية و اشياها.

فان قيل: ما وجه الاختصاص لابواب السماء بالفتح و لابواب الارض  
بالفرج؟ قلنا: ان ابواب السماء قريبة من الفتح لغلبة الرحمة فى  
الامور العلوية، بخلاف ابواب الارض فانها مضيقة بشدة و ربما يأتى  
الفتح والمرء ليس فى حال الشدة بخلاف الفرج فانه لا يكون الا عن شدة.  
فكان الفتح للسموات اولى و الفرج للارض انسب.

ثم ان الموجود في النسخ في الجملة اللاحقه كلمه «تيسرت» بالتأنيث وهو الاصح و ان كان المسند اليه مذكراً، لانّ من الفصاحه اذا ترادفت الجمل بوجه من التأنيث او التذكير ان توردها على صورة واحدة بنحو من الاضمار كأنه اضمرت قضايا قبل كلمة العسر؛ مثل قولك في الزيارة الشريفه: «وزلل من استقالك مقالة» يعنى انواع الزلل.

## واسئلك بجلال وجهك الكريم

قد تكرر ذكر الوجه الكريم في الكتاب العظيم وفي الادعية الشريفة. فمن الجدير ان يشار الى شئ من معانيه. فاعلم ان «الوجه» في اللغة العربية ما يواجه به وقد يكون الشئ كله وجهاً لاستواء تام فيه ووجه الله سبحانه هو ما توجه به الى خلقه و اول ما توجه اليه ثم توجه به الى غيره هي الحقيقة المحمدية اذ هو الصادر الاول وانما وصف بالكرامة و العزة للاشارة الى الجهتين: جهة الجلال و جهة الجمال، لان اوصاف الحق تعالى ينقسم الى قسمين: جلالية وجمالية، اسماء رغبته واسماء رهبته. فانه اذا قيل ذوالجلال وقع في نفس المخاطب رهبة وخشية اردف بالاكرام اشارة الى الرحمة.<sup>١</sup>

١- قال سبحانه: «كل من عليها فان، و يبقى وجه ربك ذوالجلال و الاكرام»

«وبقوتك التي تمسك بها السماء ان تقع علي الارض»

و في بعض النسخ «تمسك السماء» و المعنى واحد.

واما القوه التي يمسك الله سبحانه بها السموات والارض ان تزولا هي القوة التي ظهرت في الحقيقه الختمية ووارثيها من الائمة الاطهار. فان نور النبوة في الخلق سابق على كل شئ والدليل على هذا كثير و منها قوله عليه السلام «ويكم يمسك السماء ان تقع على الارض» فتنبه لما ورد منها في الروايات و لا بأس بقراءة تمام الاية الى «حليماً غفوراً».



## ومشيئك التي دان لها العالمون

اي ذلّ و«العالم» كل ما يُعلم به و انما سوغ جمعه بالواو و النون لما فيه من معنى العلم و«المشيئة» بالهمزة كالخطيئة مصدر قولك شاء يشاء شيئاً و مشيئة اي اراد. و الذي يدل عليه الاخبار و صحيح العقل والاعتبار ان المراد منها هي الحقيقة المحموده المحمديه - صلى الله عليه وعلى عترته المرضيه - وتلخيص القول فيه بحيث يسهل تعاطيه انه لما اراد الله و انما يعبر بكلمه «لما» المشعره بالزمان لضيق العبارة و بعد الاشارة و الا فلم يكن ثمة مكان و لا زمان و انما هو تقدم العله على المعلول. فلما اراد سبحانه خلق العالم خلق نورا والمراد من النور ايضاً ليس ما يسبق الى الذهن من النور الحسى كالنهار بالنسبه الى الليل، بل كل امر وجودى يعبر عنه بالنور و النور الحسى من شئونه ايضاً كما يأتى بيانه. فلما خلق سبحانه ذلك النور الانور فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل و نظر اليه نظرة رحمة و امتنان و كرامه و احسان. فذاب لنظرته خضوعاً لعزته حتى لم يبق منه شئ و قال سبحانه: «و عزتى و جلالى ما خلقت خلقاً احبّ الىّ منك. بك اخذ و اعطى و بك اعاقب و اثيب.» ثم جعله بحراً زخاراً و اجرى منه جداول و انهاراً ائمة اطهاراً و رسلاً ابراراً. فهو - صلى الله عليه و آله - السابق الاسبق و النور المطلق الذى لا يلحق كما قال صلى الله عليه و آله: «نحن السابقون الاولون.» فالائمه والانبياء كلهم انهار من طياره و ينبئون عن اسراره. فقولك «اسئلك بمشيئك التي دان لها العالمون» هي المشيئة الثانية المخلوقة كماورد فى الروايات:

« خلق الله الاشياء بالمشيئة و المشيئة بنفسها »

فهذه في قوة قولك «بمحمد صلى الله عليه وآله» كما مضى الإشارة  
اليه في معنى الوجه الكريم و سيأتي تمام البيان ان شاء الله تعالى ذلك.

## واسئلك بكلمتك التي خلقت بها السموات والارض

اعلم - ايدك الله بتعليمه - ان الانسان اذا وقع من بطن امه لا يعلم شيئاً الا احساس الالم و الراحة كالجوع و العطش و البرد. ثم بعد ذلك كلما يتقوى جسده يزداد علمه. فاوّل ما يقع في علمه هو الجسم و الجسماني حتى يبلغ عشرة سنين في الغالب و يزداد علمه و يعلم ما لم يكن يعلم قبل ذلك و هكذا يكون حتى يبلغ من العمر اربعين سنة في الغلب. فعند ذلك يمكن ان يحصل فيه علوم الاجسام و ما ليس بجسم و لا جسماني و يعلم ان وقعه الله أنّ في العالم اموراً مجردة عن الجسم و اموراً محبوسة فيه. فعلى اللبيب العاقل و الفطن العارف ان يجعل افكاره في معرفة المجردات الخالية عن المواد و الاستعداد و من شئون هذه المراتب المتقدمة ان يكون بحيث اذا سمع شيئاً ان يعرف المقصود منه لا مرتبه اللفظي و الحسن. فاذا قيل له وزنت شيئاً كذا يعرف ميزانه. فلكل شيئ ميزان؛ فميزان الحنطة و الخبز معلوم و ميزان الذهب و الفضة شيئ اخر يسمى محكاً و ميزان الشعر العلم العروض و لكل شيئ ميزان. فاذا كان كذلك فلا تتخيل ان كلمة الله سبحانه و كلامه ككلام المخلوقين انما هو لفظ او جملة ملفوظة. بل هو شيئ مناسب لتلك الحضرة العالية. فالكلمة و الكلام فينا الفاظ نوديتها باللسان و اللهوات اظهاراً لما في انفسنا من الارادة، و كلمة الحق جل جلاله العظيم خلق ايان به ارادته سبحانه و تعالى و اما الكلام فسيجيء له البيان في تكليم الكليم على نبينا و آله و عليه السلام.

و اما الكلمة الاولى فهي الحقيقة المحمدية - صلى الله عليه و آله - اذ لم يكن شيئ قبلها. فخلقها ثم خلق بها الاشياء و السموات و الارض و

غيرها كما ورد عنهم عليهم السلام: «نحن كلمات الله التامات» و «نحن كلمة الله» و هو - صلوات الله و سلامه عليه - اتم كلمات الله و ابهى بهاء و انور انواره و اجمل جماله و اشرف شرفه و اطول قدرته و اكمل كماله الی غیر ذلك و لو كان شیء احب و اعز الی الله سبحانه منه لا قسم به و بهذا الوجه المذكور تعرف تسمیه الله سبحانه عیسی بن مریم - علی نبینا و اله و علیهم السلام - كلمة. فكل الانبياء و الرسل بل الخلق كله كلمات الله سبحانه عثر به عن ارادته.

وبحكمتك التي صنعت بها العجائب وخلقته بها الظلمة وجعلتها

### ليلا

الشرح: اعلم ان النور و الظلمة يقعان في السنة الشريفة و الكتاب الكريم على معنيين. الاول يطلق و يراد به نور الوجود و الوجودى و فى الظلمات نور الاعدام عن العدم الاضافى. الثانى ان يطلق النور و يراد به المحسوس كظلمة الليل و نور النهار. فمن الاول قوله سبحانه:

«الله ولى الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور»

كانه يراد من ظلمات الجهل والاعدام المضافة الى نور الوجود و من الثانى ما ورد فى هذا الدعاء و هو ضوء النهار و ظلمة الليل و انما قدم الليل على النهار اشارة بان خلق الظلمة قبل النور و قد تكررت فى الكتاب الكريم ذكر الليل قبل النهار لان الاعدام اشرق عليها نور الوجود؛ و قد اتضح بما سبق ذكره من تقدم الحقيقه المحمديه صلوات الله عليه و اله ان هذه المذكورات كلها من شئونات الرفيعة و اثاره البديعة.

## وجعلت الليل سكناً

و قد وجد في بعض النسخ «مسكننا» و لا ريب ان اتباع الكتاب الكريم في مثل هذه الموارد متعين. قال الله تعالى:

«و هو الذي جعل الليل سكناً»

يسكنون فيه عن تعب المعاش و يسكن فيه اهل الاختصاص بالعبودية من عباد الله جل جلاله العظيم الى ربهم الكريم. فالليل راحة لاهله من تعب مخالطة الناس و معاشرتهم كما قال قائلهم

يا ساهري بالليل ان هجع السورى

ومكلمسى من بينهم بنهار

و في هذا الدعاء قدّم الليل على النهار كما ورد كذلك في الكتاب الكريم غير مرة الا انه روى عن الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين تقدم النهار على الليل فيما سئله ذوالرياستين عن مولانا الرضا صلوات الله عليه هل الليل متقدم على النهار ام بالعكس، فاجابه الامام عليه السلام بطريقتين، طريقه الحساب و طريقه الكتاب و استدل بآية:

«و هو الذي يولج الليل في النهار»

فالترتيب في هذه الدعاء في تقديم الذكر غير مقصود كما ورد في الايات.

و جعلتها نجومًا و بروجًا و مصابيح و زينة و رجوماً و جعلت لها مشارق و مغارب و جعلت لها مطالع و مجارى و جعلت لها فلكا و مسابح و قدرتها فى السماء منازل فاحسنت تقديرها و صورتها فاحسنت تصويرها و احصيتها باسمائك احصاءً و دبرتها بحكمتك تدبيراً فاحسنت تدبيرها و سخرتها بسلطان الليل و سلطان النهار و الساعات و عدد السنين و الحساب و جعلت رؤيتها لجميع الناس مرةً واحداً

اعلم ان الشمس و القمر ايتين من ايات الله و كذلك جميع النجوم و الكواكب، غير ان الشمس لكونها اصل نور كل نير و كوكب سلطان جميعها و كل مستنير بنوره و مستضيء بضائه و هو السلطان و يقال ان اعقل من يعبد الاجسام هم الذين يعبدون الشمس لعظمتها و كونها اصل الانوار؛ و منه تنشأ كل نار و بعدها القمر سلطان الليل يقوم مقامها و ينير العالم و هما السلطانان فى الليل و النهار؛ و هذا اوجه مما قيل ان السلطان هنا بمعنى المصدر يعنى سلطة الليل و النهار.

نشعر ان الفلك فى لسان العرب كل ما يكون يحصل بهيئة الدائرة و على هذا يخلق الله سبحانه من مدارات الكواكب و مسابحها افلاكاً لا يحصيها غيره و دخلت بعضها فى بعض و لها اغنيةٌ تذهل العقول لمن سمعها و على مجاريها بنيت الاغنية؛ و يحكى ان فيثاغورث الحكيم ذكر انه حصل له فى التجرد الروحانى و الصعود من عالم الناسوت الى عالم الجبروت و الملكوت حالة اسمعت اغنية الكواكب حتى غشى عليه لما ادركته من اللذة و هذا مما لا يستبعده الفهماء. هذا ما يحكى للحكيم فى التجرد الروحانى و التجرد الربانى اعلى و احلى بما لا يقاس كما ستأتى الاشاره اليه ان شاء الله.

## سلطان الليل والنهار

و في جمال الاسبوع: «بسلطان الليل و سلطان النهار» بتكرار السلطان  
يعنى بقوة الليل و النهار يعنى سخرت الكواكب و النجوم و القمر و  
الشمس بسلطتك عليها. هكذا ذكره بعض شراح الدعاء و لا يبعد ان  
يكون السلطان بمعنى الاسم لا المصدر، لان الشمس و القمر كسلطانين  
يدبران امر الليل و النهار باذن ربهما و هما الايتان الكبيرتان لمعرفة  
كلشى و التأثير فى كل شىء. قال الله سبحانه فى غير موضع من الكتاب  
الكريم كونهما ايتين و قال عز من قائل:

«و جعلنا الشمس و القمر ايتين فمحونا اية الليل و جعلنا آية النهار  
مبصرة [التبتغوا فضلاً من ربكم و] لتعلموا عدد السنين و الحساب و كل  
شىء فصلناه تفصيلاً»

و ورد فى الرواية ان المراد من الآية المحووه هو القمر، محاه الله  
سبحانه حتى يتبين الليل و يعرف الناس المواقيت و عدد السنين و  
الحساب و الله اعلم.

«المرئى الواحد» هو مرئى كل قطر من اهل الارض و يمكن ان يكون  
لاهل الارض جميعا فى مرئى واحد فى بعدها.



## بمجدك الذي تجليت لعبدك موسى بن عمران

قال الله تبارك و تعالیٰ:

«فلما تجلّی ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً»

اعلم ان الكمال التام و الفضل العام فی معرفة الله سبحانه كما قال سبحانه:

«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» ای ليعرفون.

و طرق المعرفة لا تكاد تحصى كما ورد:

«الطرق الى الله بعدد انفس الخلايق» او «انفاسها»

فمن ذلك البرهان و من ذلك الذوق و الوجدان و من ذلك ارسال الرسل فيوحى سبحانه لمن يشاء ما يريد و من ذلك التجلى و هو عبارة عن انكشاف الحقيقة بمقدار قابلية كل من حصل له التجلى. فان انكشاف التام غير ممكن للممكن و الا لانقلب الممكن واجباً و ذلك محال و اعظم الناس فى هذه الخطوة هم الرسل و الانبياء - صلوات الله عليهم - و خصوصاً اولو العزم منهم و كان كلیم الله موسى بن عمران ممن له الخطوة العظمى فتجلى الحق سبحانه له فى نور سمعه. فسمع ما لا يسمعه غيره. فكلمه الله تكليماً بغير جوارح ولا ادوات، بل بصوت محيط لجميع الجهات خارجاً من الشجرة. فاشتدّ حبّه لربّه، فسئل الرؤية بقوه النظر والبصر ايضاً فسمع فى الجواب ما ورد فى الكتاب.

الى هنا وصل الشرح في شهر الشعبان سنة ١٣٦٤ ثلثاه واربعه ستين  
بعد الالف، ثم مرضت مرضاً شديداً خيف على فيه. واليوم و هو سلخ  
شهر محرم الحرام لم ابرء براً شديداً و انا ناقح. فلله الحمد على انه  
يشفيني قليلاً قليلاً. فشرعت شروع مختصر مقتصر في الشرح لعلى الله  
سبحانه يتم لي الشفاء برحمته.

فاقول: هذه الجملة من الدعاء و هو قوله عليه السلام:

فاقول: هذه الجملة من الدعاء و هو قوله عليه السلام:

واسئلك بنور وجهك الذي تجليت... الي اخرها

الاصل فيها قوله سبحانه:

«فلما جاء موسى لميقاتنا و كلمه ربه قال رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الي الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً فلما افاق قال سبحانك تبت اليك و انا اول المؤمنين»

اما لغات هذه الاية: فالدك مثل الدقّ يعنى صار كالتراب وقرء دكاء بالمد و هى قريب منه و«صعق» بمعنى «مات» و استعمل «افاق» بمعنى «ردّ الحيوّة اليه» عليه السلام و اما الروية فقد اختلف فيه اقوال المسلمين. فذهب فرقة من العامة العمياء الي امكان رؤيته سبحانه و اختلفوا فى ذلك ادلة من الكتاب و السنة لا حاجة لنا الي ذكرها و اما الفرقة الناجية فمتفقون على عدم امكان الروية بالبصر لصريح الاية:

«لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير»

و استفاضة الروايات من ائمتهم صلوات الله عليهم فى ذلك مع ما يدل عليه صريح الاعتبار. فان الروية بالبصر لا بد ان يكون فى جهة حتى يمتد اليه الشعاع البصرى و الكون فى الجهة لا يلىق بجلاله و هو منزّه عن ذلك سبحانه.

بقى الكلام ان الظاهر من استدعاء الكلم هو النظر الحسى و الوجه فى ذلك انه عليه السلام استدعى ذلك باستدعاء قومه كما تجده فى

الروايات و تحقيق القول في هذا المقام ان الرؤية تطلق على معنيين: احدهما ادراك البصر كما تقول رايت زيدا اليوم في السوق. فانها رؤية محدودة بالزمان و المكان واقعة بحاسة البصر و الثانية الرؤية البصيرة كما قيل: رأيت العقل عقليين فمطبوع و مسموع و لا ينفع مسموع اذا لم يك مطبوع. فان الرؤية هنا ليس بحاسة البصر، بل ادراك بصائر العقول و هذا القسم نوع من الشهود و عليها صح جواز رؤية الله و عدم جوازه و الاصل في ذلك قول مولانا امير المؤمنين - عليه و على اولاده افضل الصلوة و السلام - :

«لم تره العيون بمشاهدة الابصار و لكن رآته القلوب بحقايق الايمان لا يعرف بالقياس و لا يدرك بالحواس ولا يشبه بالناس موصوف بالآيات معروف بالعلامات»

و قال: «لم اعبد رباً لم اره»

و هنا امران لا بد من الاشارة اليهما: الاول ما ورد في الروايات من ان التجلي كان نوراً من انوار الحقيقة المحمدية المحمودة، معدن كل خير و افادة. و الثاني ما ذكره بعض اهل العرفان من ان الجبل كناية عن الانيسة التي دكت بالرؤية كما مضت اليه الاشارة في خطبة الكتاب و مثل هذا التاويل مع بقاء التفسير على حاله غير بعيد و قد وردت اليه الاشارة في الرواية ففتن.

و بمجدك الذي كلمت به عبدك و رسولك موسى بن عمران عليه السلام

المجد العظمة و الجلالة و الشرف و هو كالشرف معنى. فان قيل: ما الوجه في تخصيص المجد بالكلام دون ساير الاوصاف الجميلة، قلنا: هو التنويه و التثنية على شرف الكلام لقوله سبحانه و تعالى:

«ق و القرآن المجيد»

ولقوله تعالى:

« بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ»

و قوله سبحانه:

«ص و القرآن ذي الذكر»

اي ذي الشرف و بيان ذلك يحتاج الى مقدمة؛ فنقول على وجه الاختصار: اعلم ان شرف الانسان على ابناء جنسه و على غيره هو العلم و به صار معلماً للملائكة و استحق السجود له. ثم ان شرف العلم بشرف معلومه. فالعلم الالهى هو اشرف العلوم، لان معلومه هو اشرف المعلومات و معنى بذلك علم توحيد الذات خاصة و دونه فسى الشرف علم الاسماء و الصفات و هو علم شريف و فيه علم بمناسبة الاسماء الالهية لافعالها كالشافى للمريض و المطعم للجائع و السميع للنداعى و امثالها و انما ناسب المجد و المجيد بالكلام و التكليم تنبيها لجلال الكلام و عزه حتى لا يتخيل فاطر الذهن و قاصر العقل على حصول مناسبة بين المكلّم بكسر اللام و المكلّم بفتحها؛ الاترى الى ملوك الزمان يستنكف احدهم ان يكلم من رعاياه احداً. فما ظنك بملك الملوك الذي

اذعنت له السموات و الارض بالعبودية. فذلك هو السبب في تخصيص  
المجد بالكلام و ان تأملت في امثاله من العظمة و العزة و القدرة و القوة  
و امثالها لم تجد انسب من المجد، لانه امر معنوي مفيد للجلال و  
الجمال فتفطن.

و اما تكليم الله سبحانه لكليمه فقد ورد في الروايات انه كان يسمع  
الصوت من الشجرة محيطاً بجميع جهات الست، بل من كل ذرة و هذا  
غير المعنى الذي ذكرناه في الكلمة انها عبارة عن الارادة لا غيرها، لان  
كلمات الله ظهور ارادته بخلاف الكلام فانه صوت يسمع بالحواس او  
بجميع القواء كما سنبينه انشاء الله تعالى و ان كانا يتحدان بحسب بعض  
الاعتبارات.

## فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- اصول کافی، کلینی، ثقه الاسلام، انتشارات گلگشت، ۱۳۷۵.
- ۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- ۴- بحر المعارف، همدانی، عبدالصمد، انتشارات حکمت.
- ۵- تفسیر بصائر
- ۶- تفسیر شریف لاهیجی، شریف لاهیجی، بهاءالدین محمد شیخ علی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳.
- ۷- دریای عرفان، هاشمیان، هادی، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
- ۸- گنجینه دانشمندان.
- ۹- مفاتیح الجنان.
- ۱۰- مفتاح الفلاح، شیخ بایی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- ۱۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.







آیت الله سید علی قاضی (ره) در سفین جوانی



آیت الله سید علی قاضی (ره) در سن ۸۱ سالگی

## عطش

محصول سومین همایش از سلسله همایشهای با افلاکیان خاک‌نشین  
و کرامت قاضی گور را بینا کردن و بیمار را شفا دادن نبود که  
کرامتش زنده کردن دلها بود، احیای قلبها بود.  
او مرده زنده نمی‌کرد، بلکه دلهای مرده را حیاتی نو عطا می‌کرد.  
او گور را مداوا نمی‌کرد، بلکه چشم دلها را بصیرت می‌بخشید...  
و کار او درمان دردها نبود بلکه کارش احیای دردی بی‌درمان بود که:  
درد عشق است و جگرسوز دوائی دارد...»

برگرفته از متن کتاب

شرح احوال عارف بی‌بدیل و صاحب مقام تشریف، حضرت آیت...  
سیدعلی قاضی (ره)، آنکه کوهی بود از عظمت و مقام توحید.



## سوخته

شرح احوال عارف دل‌سوخته آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی  
... در خواب می‌بیند که از جامی، شراب سرخ‌رنگی به رنگ عشق  
به او می‌نوشانند. اطراف ظرف نوشته شده:

العارف فینا کالبدر بین النجوم وکالجبریل بین الملائکه

او لبیک می‌گوید و این جواب بلی آغاز بلا می‌شود..»

برگرفته از متن کتاب

جمله پیر شوریده‌ای آتش در خرمن او می‌زند و به یک پیمان از  
شراب ظهور قیام و قعود این سجاده‌نشین باوقار به هم میریزد  
و نام او در جرگه پیران از خود بی‌خبر ثبت می‌شود.

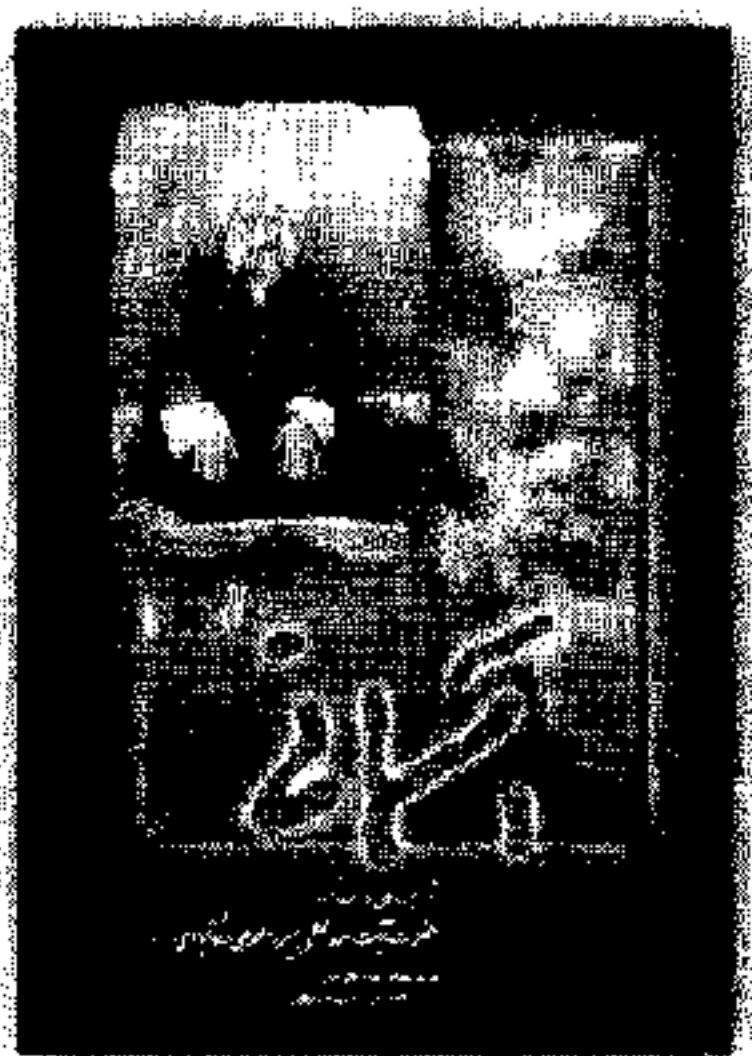


## آسمانی

شرح زندگانی حضرت آیت... میرزا محمدعلی شاه آبادی «ره»  
عارف به مغزن بی پایان حسن الهی متعل است و از همان منظر  
به بندگان خدا نگاه می کند ... پس او هم مانند پروردگارش اهل  
مدارا و چشم پوشی است و می داند اگر چشمها از خس و خاشاک  
پیراسته باشد، چیزی جز زیبایی نیست...

برگرفته از متن کتاب

شیوه کتمان او پرده بر بسیاری احوالات عارفانه و عاشقانه او  
انداخته، این کتاب شرح احوال اوست که سیرش در خدا و  
سیره اش به لطف بود.

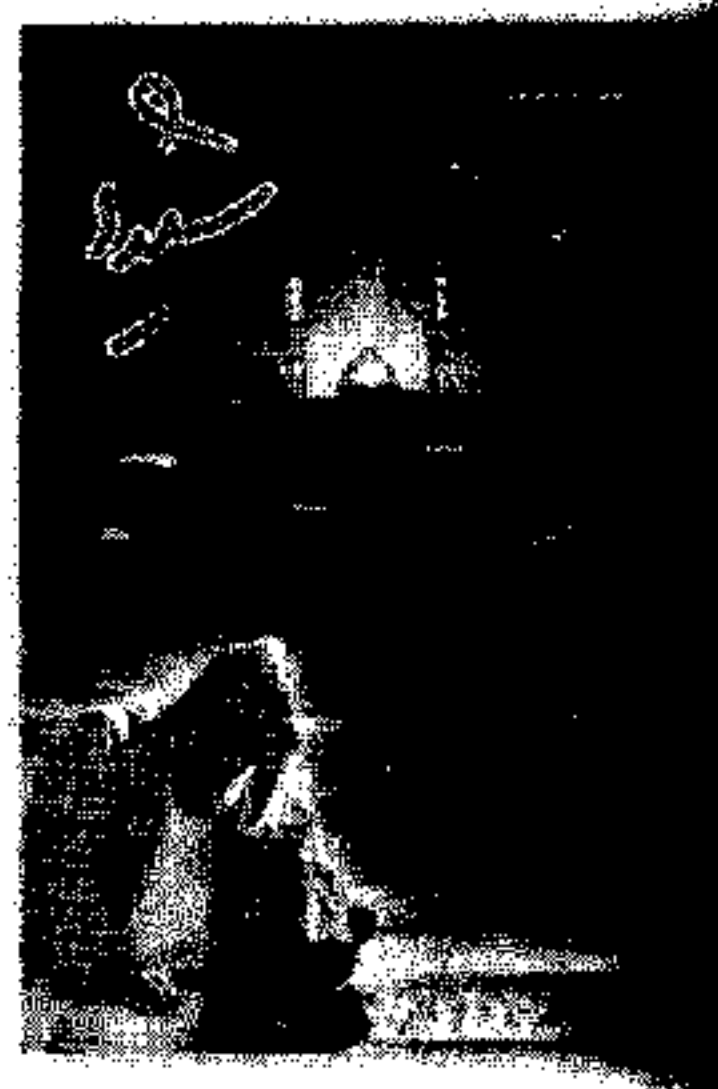


## شیدا

در تجلیل از عارف شیدا آیت الله سید عبدالکریم کشمیری (ره)  
«... فرمودند سرت را بگذار اینجا. گوشم را گذاشتم روی  
قلبشان. دیدم هتل ساعت که دائم کار می کند یک کلمه ای دائم  
تکرار می شود...»

برگرفته از متن کتاب

میان خدا و اینان چه می گذرد؟ ما عارف نیستیم، اما می خواهیم  
عاشق باشیم، می خواهیم بود و نبودمان را فدای او کنیم، آیا می  
شود ما را هم صدا کند، همانطور که این عارف شیدا را به سوی  
خود خواند؟



## ساحل

چاپ جدید کتاب نوح در مثنوی  
کاری از گروه پژوهش در مثنوی

«... قلب ملامال از عشق دوست در سینه‌اش تنگی می‌کند.  
فکر کن اگر نوح بخواهد خسته شود، اگر خدایش را نخواهند بشناسند  
خجالت و سنگینی‌اش را کجا ببرد...  
نوح را نگاه کن! در قلبش چشمه‌ای زلال می‌جوشد. دنبال تشنگان  
می‌رود که تقدیمشان کند، مردمی که از تشنگی، کویر دلشان ترک  
ترک است. اما چرا صدای او را نمی‌شنوند؟! چرا به دنبال سراپند؟!  
او می‌خواهد معشوق او، معشوق همه باشد...»

برگرفته از متن کتاب

گوئی حادثه طوفان نوح یکبار دیگر در حیات ما تکرار میشود.  
لازم نیست به عقب برگردیم، نوح، طوفان و کشتی‌اش به  
همین زندگی عادی ما وارد می‌شوند.

## رقص کوه

«... برای او چه فرقی می‌کند که خدا چه جوابی بدهد، مهم این  
است که خدا توجه می‌کند و پاسخ می‌دهد...  
طلب دیدار از آن کسی است که اصلا او را ندیده باشد...»

برگرفته از متن کتاب

داستان او که در خلوت عشق، همه مرارتها و سختیها فراموشش  
می‌شد، او که مدهوش تجلی خداوند بود و گویی که شاهد  
این عشقبازی بود از هیجان این خلوت به رقص درمی‌آمد.



## شب شکن

بعد از بت شکستن، نوبت گلستان شدن است و بعد از خراب کردن  
زمان آباد شدن. باید از آتش گذشت تا لذت خطاب برد و سلام،  
خدا را چشید. آتش برای ابراهیم، آتش نمرود بود و برای ما  
آتش نفس. بگذار و بگذرا

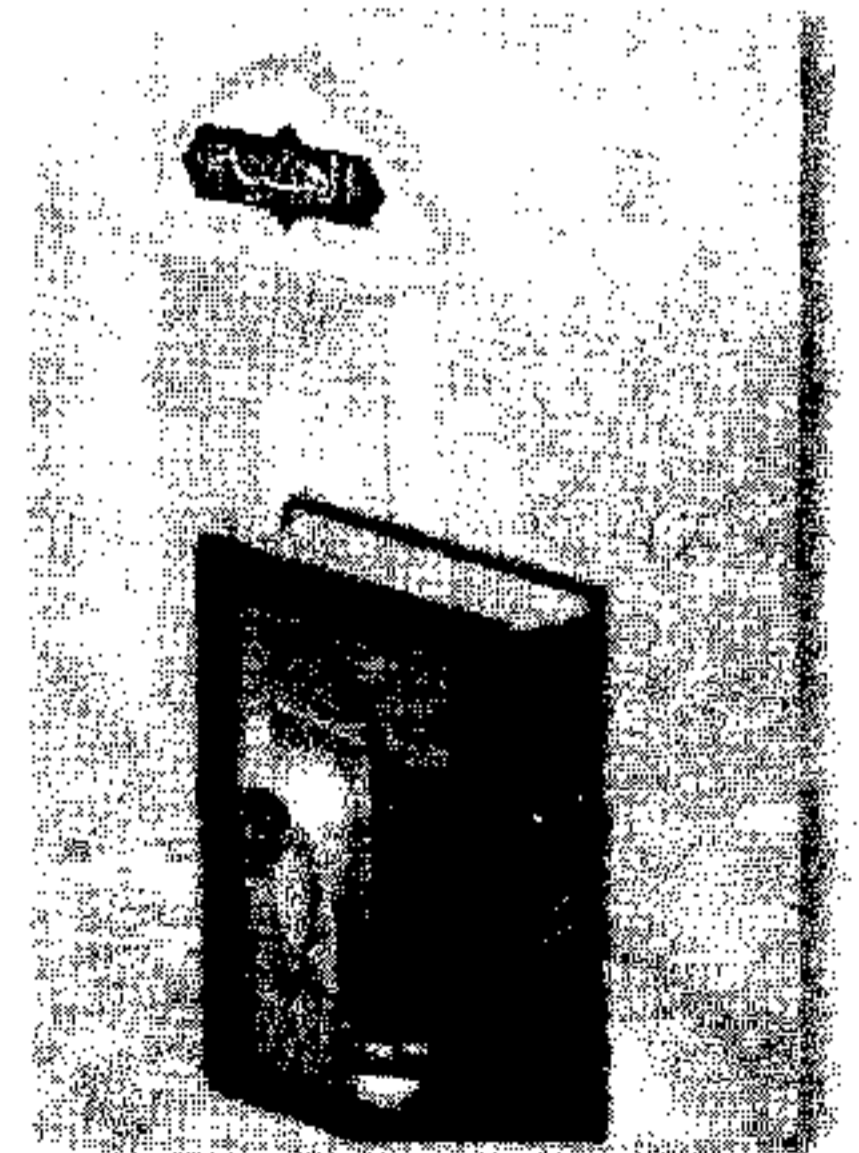


## الهیة

شرح احوال عارف الهی آیت الله سید محمدحسن الهی طباطبایی  
« او عارف است. خدائی و الهی است. الهه مهر. الهه لطف و  
خوبی و مهرجانی. الهه تواضع و فروتنی و بین زیباتر از این  
کرامت‌های اخلاقی. کرامتی می جایی تا بخواند تو را تشویق  
کند برای رشد و حرکت و مانند او شدن...»

برگرفته از متن کتاب

آری، آن عبادت‌های عاشقانه و اشک‌های شبانه و سجده‌های  
خالصانه این گونه در وجودش جلوه کرده که عالم را جز با او و  
برای او نمی بیند.



## افلاکیان خاک نشین

برای اولین بار آلبوم رنگی نفیس شامل ۱۲۱ تصویر از بزرگان معرفت و علم و عرفان همراه با شرح حال مختصری از آنها



## جنگ یا صلح

✓ سیره مهدی موعود در برخورد با اهل زمین بر مبنای جنگ و کشتار است یا صلح و آشتی؟

✓ آیا به برق شمشیر از گشته پشته می سازد؟ یا نگاه مهربانش شوق و شرم توبه را در دل انسانها می نشاند؟

✓ ارمغان مهدی موعود برای انسانهای خسته از ظلم و جور چه خواهد بود؟

کتاب ارزشمند جنگ یا صلح، پژوهش و تحلیلی عمیق از روایات و مسائل پیرامون ظهور حضرت ولی عصر ارائه می دهد و بر مبنای ادله قرآنی، روایی و عقلی ثابت می کند که بسیاری از احادیث یا مطالبی که بیان گر کشتارهایی وسیع و چهره ای خشن و جنگجو از امام زمان می باشند، مخدوش و جعلی هستند و سیره حضرت این چنین نخواهد بود. امام، انسان کامل است و برترین و کامل ترین و زیباترین راه ها را برای هدایت و نجات انسان برمی گزیند. او با منطق و محبت خود، روح و قلب انسانها را تسخیر می کند، پیش از آن که با برق شمشیرش کشورها را فتح کند.

آری، او اباصالح است و با سیره صالحانه اش صلح و آشتی را در زمین حاکم می کند. بیایید او را بهتر بشناسیم...